

حین در سر و صی که آتش خلاق است لبکان و خوکان خواهد بقتل آورد پس آتشی بغضت را ملامت بر او نیز بنزد اب گفت حال که چند
تورا خرداده است با این طلبت تورا بقتل میاورم به بد زین قبلیجا بعد شمشیر خود را بخلق میانک نامظلو کشید دید که نمبر در این مظلوم تورا
وای بر تو کمان میکنی که شمشیر تو قطع نماید موضعی را که همیشه در سوختن آن موضع را میبوسید پس روایت این سخن است گفت یا حسین
را لبک نشبیه میکند بخدا قسم که سر تورا از فجا جدا مینامم پس انولدا لوانیک بازه باره بر او انداخت ای قلم رجوعنا بر سبک که بخری
نمود که اشک شمعیا بر خاک و اشک بار افلا در رسید از حضرت امام زین العابدین منقولست که در وقت نماز ظهر یا عصر رسید حضرت
فرزادین کو در خود را که از آن واقعه برای نماز گفت حسرت پیش آید او با هر که کوه نما کرد و چون نماز ادا گفت خرد بر او حضرت آمد گفت
استد حاکم با بر رسول الله و محمد الله و بر کانه حضرت جواب سلام او را باز داد و پرسید که تو کیستی ای بنده گفت من خرم بن عبد خضر فرمود بخت
ما آمد با بوی آب و با حوضی که در سجده سوختن با بر زانو سه نهد از اینجک شفا فرستادند من پناه میبرم بخت از اینک بخت شوم از سر
و تو بدینی مرا بر پا من سبب باشم دستم را در که در غم غم که باشد بر او بر تو بجزم اندازند این رسول الله بگویم که بر تو خرم خرم خرم
خود که کشد تیسو حضرت فرمود از کشته شدن که سر با بر شادان بگذاشت منبها مالدار است اخذ است شبنم منبها را از شادان ذکر فرمود
که در وقت نماز داخل شد حضرت امام حسین فرمود بجزم مسر که از آن نماز ادا کردید چون وقت اقامه نماز شد بان بودید و بعد از آن
بجزم بر آمد پس حمد ثنای ختم بجای آورد و فرمود ایها الناس من نیامد کسوشما مکر بعد از آنکه تا شام و بیچرا اینها من کسیدند
بود یا که بگویم ما با که ما اما و بیچرا و آنی نداریم شاید خدا ما را ببرد که تو بر او خرم خرم خرم کند اگر بر تو شادان بود و شاید
خود را ناز نماید دل مطمئن نماید اگر از کفنا خود بر کشته آید از آمدن کاره هسید من بجا بخورد بر میگردم انقدر از هیچ
در جویانکشد حضرت فرمود نمودن که اقامه نماز ادا بگو و در بجزم نمود و فرمود اگر میخواهی بالشکر خود نماز کن خرم خرم خرم بلکه شام
نماز کنند ما افتد میکنیم پس بخت بر هر دو لشکر نماز کرد و مراجعت نمود بجزم خود و در هر مراجعت خود بجزم خود که از برای او بر
نمود بود ندوا صبحا حضرت در خلد او جمع شد و جمعی از تابعین خرم خرم خرم رفتند با فی لشکر هر یک عتقا است و در آن روز سائیر خرم
نشند چون وقت نماز عصر شد حضرت فرمود که میباید بجزم خود که تدا نماز عصر را در اقامه نماز گفت پس حضرت
مفتد ایستاد با هر که لشکر نماز کرد بعد سگ نماز در میان خود را بجا بیاورد این خطبایان فرمود مشتمل حمد ثنای الهی و بعد
ایها الناس اگر از خدا ترسید خرم
بخلاف امامه از این گروه که بنا خود عوانی است میکند در میان شما بجزم و عدل ان رفتار مینمایند اگر ما مکر و طبع شام پیشام شما
جامل بچی ما هسید را ایما الان غیر از آن را نیست که من نوشته بودید بجزم شما از در آمد بود من میگردم خرم خرم خرم خرم
سو کند که من از این نامها در سوختن که میفرماید هیچ وجه بجزم ندارم حضرت بعضی با من معاف فرمود که خوشی که نامها در اینجا است
ناید چون خود جبین آوردند ملو بود از نامها یکوفیان بونا خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم
از توجده شوم تا تورا نزد اینک با بروم حضرت فرمود شکر نزدیک تورا است تو از این خیالی که کرده نویسی حضرت فرمود با صبحا خود که سوا
شود بدایستاد و نظر کشیدند نا انحضرت خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم
من در راه آمد مانعت نمودند حضرت بجزم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم
اگر غیر از تو سار عرب ناما در مرا میرد و او را اینجا نیست بود که تو هسیدی در حالت نزاع من البته تا بر او را میبرم هر که بجزم است باشد
اگر شما سو کند که مرا هیچ وجه راه نیست بلکه نمود نام ما در نو مکر بجزم ثنا و ثنا استی که لذت استه باشم بان پس حضرت فرمود طلب
نویست خرم
نور نمیدارم چون سخن در میان ایشان بطول بجا میبرد حرفت من مامور شده ام که با تو بخار به نامم بلکه ما موم که از تو مفاقت ننمایم
تا نور بگویم چون ما ملک کو فریاضی نمیشوی راه دیگر بغیر از راه مدینه برو تا حقیقت حال را ببیند یاد تو هم شاید صورت خود همد که
بخار به چون نور ز کواری مبتلا شوم با این راه روانه شو پس حضرت بجزم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم
همراه وی روانه شدند خرم
که اگر این گروه مقالته شامه را میبکشه خواهی شد حضرت فرمود از زمین میسر بجا و کتا چند فرمود که ملخصه صفا و انب که کشته شد
راه دین و شهید شد در خوستود رب العالمین متها از دین است شهید شد خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم خرم
نور در حضرت در خرم
حضرت در کرد ما صبحا خود و فرمود یا از شما که هست که از راه بلد بیاید آشنه باشد در غیر خاد طرم حاضری کرد بدی این رسول الله من بلد
دا هم حضرت فرمود منتد با بر طرم حاضری پیش روی حضرت روانه شد و در جرد خواند که مثل بریدم اینها و اینها نمود از در بود تا اینک

بسم الله الرحمن الرحيم

رسیدند موضعی که از اعدای الحاکمان میآمدند پس بر دانه ای مختلف از من کوفه چسبوا نمودار شدند که بسعته بخندند انحضرت میباشند
چون ملاحظه نمودند دیدند که نافع بن هلال مرادی در عمر بن خالد صیقل آورد و سید موله و مجمع بن عبد الله مدحی است چون نظر بر ملاح با ایشان
افتاد مهرانا انحضرت را گرفت و جوی نشاند که مشتمل بر مدح انجمن بود پس هر چند انحضرت آمد و عرض کرد این کوفه بجای تو میآیند و
و من میخواهم ایشانرا مانع شوخ حضرت فرمودند که درم که متعرض ایشان نشوی که نمیدانید ایشانرا انصافا من میباشند و تو مثل از این من
عهد خود که متعرض من نشوی تا اینکه خبر از این باد تو برسد پس اگر بر عهد خود بمانی منی فبها و الا بانو بخار به میگویم جو خمر لیکل در اینند
دندان ایشانرا داشت چو انجمن سواد انحضرت مشرفند انحضرت از ایشانرا سید از لخوا اهل کوفه ایشانرا اند جو انحضرت کردند که فلان و انحضرت اهل
کوفه معلوم است نسبت شما و اما سایر مردمهای ایشانرا با شما است شمشیرها ایشان بر شما انحضرت فرموده خبر از ان فتنه مسکرم رسوای بود
عرض کردند حضرت بنیاد اگر گرفت فریاد بر سر پدید و انشوی او را بقتل آورد پس ایشانرا از یلهام با انحضرت فرمود و حضرت این برانرا درون
فرمود و من من قضی بینه من یبیطر ما یبدا و ابدا بلا اعمی بعضی شهادت باز کردید و بعضی انتظار شما میکشند بیدل نکوند بن
خدا را تبدیل کردی بعد فرمود خدا ندا افرا در پیش از بر اما و ایشانرا نیکو و جمع نماید میان ما و ایشانرا در محل قرار دخت خود پس تا
بجگ انحضرت آمد مهرانا انحضرت را گرفت و عرض کرد بان رسول الله اگر بانو مقاله نمایند مکران انجمن که ملاحظه میشود مهرانا انحضرت
میکنند و چون چگونه و چنانکه قبل از این آمدن کوفه جمعیت بسیار ملاحظه نمودم که هرگز کثرت بان ندیده بودم بر سر میدان کثرت چلبست
گفتند اینها جمع شده اند که از سائیر بگذرند انحضرت با نام حسین روئید پس اگر میشود که بسوا ایشانرا روی مرف و او میگوید پس انجمن را
شد در با انحضرت نیز روانه شد تا اینکه بعضی مقاله رسیدند پس حضرت ملاحظه فرمود که خبره در انجمن با انحضرت نیز بر در انحضرت است
و اسبی در حین انجلسه اند فرمود انجمنه از کسب گفتند از مرد قاطع الطریق که او را عبد بن جعفری مینامند حضرت او را طلبید بالیاس متکبر
نزد انجمن انحضرت صبحه بر آورد و فرمود که در وی بر تو و لباس خود را تغییر ده و لباس صلحین در بر نما پس عبد الله برکت و لباس خود را
بدانم بعد مراجعت نمود در مقابل انحضرت انحضرت فرمود انمرد تو کنا بسا کرده ای امینو انیکه نوبه نما که نشاء انکو کاهان تو کثر
عبد الله عرض کرد ان نوبه کد است ایقر ندر خرد سوئخ انحضرت فرمود یاری نما فرزند خرد خرد خود را مقاله نما از رای و عبد الله
عرض کرد در خرد سوئخ از کوفه بر نیز نیامد مگر بجهت آنکه از سبک که تو کوفه ای و من اول کسی باشم که مقاله کنم بانو باز یاد و لکن
این است مفسر که بطلب چیزی نرفته ام بران مگر اینکه از ایضا ام و هیچ کس از بی من نمانده است مگر انکه من انجمن داده است این شمشیر
که بچیز زده ام مگر انرا نشق نموده اسانرا ایضا میدهم که مر عفو فرمائ پس حضرت روئید انخور از او کرد ایند و فرمود چو انجمن خود را از ما
در بیگ کردی ما را مال نوا حیاتی نیست نیست من که ظالمین را باور خود که بر سر بر دانه صد حضرت فرمودند فریاد و لا علینا بعد از انجمن را
که نماز بر ما باشد و نه بر ما که هر گوی با ما فاته من سمع و اغینا اهل البیت ثم لا یجینا اکه الله علی وجهه نار حتم یعنی بدستی که کسی
بشو صد استغاثه ما اهل بیت و یاری نکند ما را خداوند عالم او را برود در انش حتم میافکنند بر دانه ای مختلف چو انجمن مظلوم اسهد کردند
همین عبد الله سخن نادیم بشما شد از انیکه یاری نمودم مظلوم را و در شما انخورا بر هم نیرد و این اشعار انجمنند ما ان حسرة مادمت حیات نزد
بین صد و الترافه حسین جای طلب ضرر شد علی اهل العداة و الشقاق لا بالمصطفی روح ندا فویل یوم اودع للفرقة فلو انک اوانسخت
لنت الفوز فی يوم القدره لفتنا انک ضرر احسنا و خا الاخرون ذری التفان یعنی چه حشر و شیما ایسیا یکدر سینه من تردد مینمایند
انکه حضرت امام حسین جانم قدا او با از مثل منی طلب ضرر نمود بر اهل تفاوت و تقاف و من باری و نمودم ابو ابر من از روزیکه بر سر دانه
و اگر من جان خود را فدا او میکردم هرابنه در روز قیامة دستکار بودم و بنحوی که رنگا شدند اشخاصی که باری نمودند حضرت امام حسین
و به بجز و نا امید شد اشخاصی که نفاق در زید نگردد در کاتب انجمن را انوار از عمر بن قیس مشرفی روئید انرا است که گفت من و سیر عم در قهر
بینه مطالب بخند انحضرت رسید و سلا کردیم پس سیر عم عرض کرد یا با عبد الله این رنگی که در محاسن بنا است ملاحظه مینمایم حضرت
یا اینکه موی تو به من رنگت حضرت فرمود خضما نموده ام و بیچیز زد ترک مینماید با طایفه نبی هاشم را بعد حضرت متوجه من کرد بد فرمود
ای شما بپاز من امد اید عرض کرد من در پیچ مینماید فرض بیجا یارم و عیایا یارم و سر ما به چند از مردم در نزد من است نمیدانم که
بانو باشم امر یکجا خواهد قرار گرفت و من کراهت دارم که ضایع تمام امانت خود را و سیر عم بن هم انجمن را گفت پس مظلوم موانع انطقا
فلا تمعوا و اعمیه و لا ترکوا سوا فاته من سمع و اغینا او رای سواد ندقام بچینا و لر بغشا کان حقا علی الله عز وجل ان یکبر علی
به النار یعنی چو باری ما نمیکند پس بر دانه ای که مکانیکه صکدا استغاثا ما را انشود و سو امانت بنید بدستی که هر کس که بشو صد انجمن
ما را یا به بنید سو امانت را یعنی روانه ما حاضر باشد اجانه نماید ما را و نیز ما را زسد بخدا و اجبست که بنیدان او را برود و من خود در
یعنی برود در انش حتم افکنند و بر دانه ارشاد چو شش با خرد رسید حضرت امر فرمود که انبند بارند بعد از فرمود که انحضرت منی مقابل کوی
نماند عقیبه بن عیاس میگوید ما در دخل نموده انجمن ساعده زخم که انحضرت را در سر اسب خواری بود پس سیدان شد و دونه با سر

فرمود ان الله وانا اليه راجعون پس علی الحسین براسی سوار بود چون ایضا از ماشاء نمود عرض کرد بخدا بدید کوارش تم
 حمد الله واسترحف یعنی چه سبب نمود خدا را و کلمه ان الله وانا اليه راجعون فرمود حضرت فرمود ایفرزند من که بخوار فرم در خواب
 دید که سر بر آسب سواران میگویند ایستند و میزنند و سر بر آسب سواران میگویند ایستند و میزنند و سر بر آسب سواران میگویند ایستند و میزنند
 ان الله سوا السناعی الحق یعنی ایستند و میزنند و سر بر آسب سواران میگویند ایستند و میزنند و سر بر آسب سواران میگویند ایستند و میزنند
 بندگاری سواران بر حقم قال فانما اذ الانالی انهم محققین یعنی پس ان با مراد غایبند عرض کرد چو ما بر حقم بیرون که از یک ندم
 بر حضرت فرمود خدا نور بر دهنده که حضرت بنی امیه و ولد مبرار و والد در کتاب کامل الزیارة از شیخنا عبد بن حضرت امام جعفر صادق
 روایت کرده فرمودند حضرت امام حسن از عقیبة البطن بالارقتند فرمود با صفا خویش خوراکش مبینم اصحا عرض کرد نداد کجا دانستی
 انحضرت فرمود در خواب دید که سکا بچند بر من جمله میگردند و در یک در میآیند آنها سکا سقا سقا سقا سقا سقا سقا سقا سقا سقا سقا سقا
 صان فرمودند که حضرت امام حسن فرمود که پادشاهی های امیه کواد انیشو نام را بکشند و البته مرا خواهند کشت چون را شمشیر کنند
 دیگر انبایه نونیق اجماع تمام بحق خواهند یا عطا و عنایم بحق قیمت خواهد و اول کسی را که در این امر بلا نیر بر جز و غیره تقبل
 اورند من اولین است بر خواهم بود و بعد از بنی هاشم در محنت و عنایا خواهند بود تا قائم الحجد ظاهر شود و شیخ مفید از امام
 زین العابدین روایت کرده است که میفرمود در سفر کرد بلا بد مظلوم مگر حضرت عیسی را و شهادت او یاد میکرد و میفرمود ان
 و خوار بدینا نزد خداست که سر حضرت عیسی را بر زمین ناکاری بحد به فرستادند و بر او نیز دیگر سوار برای دلالت خواهد کرد
 کاش از زمان سردن کردن نکوشند از خیمه بلند ستونستونست سینه طاوس در این کرده است بقیه الهی انار سید نامه از عقیبة البطن
 بحر سید که در آن نامه ملائمه نمود بود حرز را بر ملا نمود ما انحضرت و امر نمود بر رضیق و انجنا پس حرز اصحاب منع نمودند انظلول
 از من حضرت فرمود بحر با نور انمود مرا از اجاده من فرستاد عرض کرد بی و لکن نامه امیر عبید الله بن سید که در آن نامه امر نمود است
 بر رضیق بر نو کسی را نیز نکشید ان فرمود انست پس امام مظلوم بر خوار و نمود با صفا خویش و خطبه انشا فرمود منقمن بر محمد و شفا
 الهی و سگوار حضرت نیا و فرمود بدینی که نازش از ارجیز که مینیند دنیا از ما دور گردانید است و جرحه زندگان با خرسند
 و مردم از حق است برداشته اند و بر باطل جمعند اند هر که ایمان بخدا آورد جزا دارد باید که از دنیا روتباید مشتاقان بخدا کرد
 زیرا که شهادت در راه حق نشا سعادت است و زندگان با ستمکاران بحر از محنت و عنایه ندارد و چو انحضرت کلام را با انجنا
 زهر نفس انجا بر خوار عرض نمود شنید باین رسول الله انچه که فرمود اگر دنیا بجهنم مابله میماند ما بخدا در دینای سلام هر این
 گشته شد در راه نور بر شفا انچه مینمودیم پس هلال نافع از جبار بر خوار عرض کرد بخدا سو کند که ما گناهت نماند تقا پروردگار
 خوار و ما بر شفا و بپنا خود بلف هشتم باد من فرود ستم و باد ستم تو دشمنیم پس برین حضرت برخواست و عرض کرد باین رسول الله
 خداوند منت گذاشه است ما که در پیش روی تو فائله نامیم و اعضا ما در زانو پا ز پاره شود بعد جلد در رو قیامه شفیع ما باشد
 پس حضرت ایضا از عا کرد پس انجنا بر و ابرو اشاد بجعل سوا شد و لطف یسار شد و هر چه میخواست که از لشکر حمله کند بر بالشکر
 نمود هر چه خواست که ایضا از اجمن که فرمود ایضا بنفیند بر دانه منافق هفت قدس بخدا انحضرت عرض کرد بروم بگو بلا و
 انجا فرود ایشم زیرا که زبیر کربلا در کار فرانت پس که با قتال نمایند ما نیز فائله نامیم ما ایضا و از خدا استعجا جویم برایشان همین که
 انجنا اسم کربلا را شنید اشک از دیدها ما کس فریخت و فرمود اللهم انی اعونک من الکره البلا یعنی خداوند ما من پناه مبر
 بنواز کرد بلا و درها موضع حضرت فرود آمد حریز بنید نیز بالشکرش در مقابل انحضرت فرود آمدند حضرت کاغذ و دوله طلبی
 با شرف نوشت بعد انظلول فرزند او برادر او اهلبیت خود را جمع نمود و نظر حشر برایشان کرد و ساعتی گریست بعد عرض کرد خداوند
 ما عترت پیغمبر محمد میباشد که ما را بر نکرند و ندادند از هر جادو در کردند و بنی امیه بر او اعتد نمودند خداوند احوال از ایشان
 بگری یاری ناما را بر کرده ستم کاران پس از انجنا روانه شدند که ناگاه بر و ابرو اشاد سواران از سمت کوفه نمود اشک سلاخ بر خوار
 اراده بود و کمانی بر مرکب خود و انجنا بود پس جمع لشکر توقف نمودند مانند انظار انسواران میکشیدند که رسید سلاخ بر خوار اصحا حرکت
 و نامه از این پادشاه خرد انچه ناما را کسود بدید که این پادشاه نوشته است هر جا که نامه من بنورسد حریز را فرودار و او در مکانه
 فرودار که در سبزه و بادانه نباشد کار را بر او ننگ کرد باید که فاصلد خبر من رسا که نوا طاعه فرمان من کرده چو نامه را خواند
 مضمو انرا در میا لشکرند کرد بر نیک منجر فاصلد انبار اشاحت با و کفت فادربغرب نشیند انچه پیا است ارده کفت طاعه
 نمود اما خوار و وفایه بیعت خود نمود این منجر کفت بلکه معصیت پروردگار خود نمود و عار و انشرا انچه خویش بود و با طاعه
 است امام تو و حقم میفرماید و جعلناهم امة یدعون الی النار و یوم القیمة لا یتصرون یعنی گردانیدم ایشان را اما مان که
 مینوهند مردم را بسوا انش در روز قیامت بار بگردنیشو و اما تو ایستانت پس حرکت فرود آمدند در این مکان بدین باب

مختصر

بجواب سؤالات

حضرت فرمود و بحدیث باذکار برین و او فرمود و با هم حرکت نمیدهند سوگند که نمیوانم که گفت که در آنجا فرمود دانید ما بر این در آوریم است و حکم کرده است بخانقاه حکم او نمیوانم کرد زینت پیش عصا کرد با این رسول الله دستور داده که با ایشان مقاتله نمایند که جنگ ما با ایشان در اینحال است از جنگ نمود بالشکر که بحدیث و اعصاب بعد از این خواهند مد حضرت فرمود من ابتدا بنیام بشان این شیوه و این مرتبه هرگز نشکر نشد تا از بزرگان بلا رسیدند که ناگاه است حضرت ایشان و هر چه سعی فرمود یک کام بریند پس از آن است که بریند استوار است و این کام بریند است پس بر این پایه تخف شتر است و اسب و همچنان کام بریند است چون حضرت این حالت را مشاهده نمود فرمود با قوم ای موضع هذا الارض یعنی قوم این زمین چه تادار عرض کردند این زمین را غرض ما نیست ما عرض کردیم ندانیم و این زمین مینامند حضرت فرمود ایانام غیر از این در و اسم نادیکو در عرض کردند بلبل شاطی الفربین مینامند حضرت فرمود غیر از این نامها نادیکو در عرض کردند که این زمین این زمین را که بلا مینامند بعد از آنکه او یکی بجای شد و چون حضرت اسم که بر آن استیدان ای دل پر درد بر او در کردی شد کرد و فرمود هیچ الله از روی کریم بر این بنام سوگند که این زمین زمین نده و بلا که قال فتوا لا یزوال یعنی بعد فرمود بایستید از جا خود حرکت نکنید بجای دیگر نرسد سوگند که در این زمین است باران از ما و همینا والله سفت در ما شایع یعنی نرسد که در این زمین زمین خوشگاماد همینا والله شیخ حنبی و همینا والله بقتل اجدان و بحدیث سوگند که در این زمین است که بفرمان فرمود بحدیث سوگند که در این زمین زمین خوشگاماد این زمین و عدل داده است جلدم سوخته و غیره در قوت او نیست پس آنحضرت از اسب داده بر او فرمود و در چهارشنبه یا پنجشنبه در دویم بحکم الحرام است در سلسله از حجت بود پس آنحضرت فرمود و با صحت خود و فرمودم بندگان اینها هستند در این با آنچه میگردانند و رانند که مادامی که معنی ایشان میگردد و چون امتحان شوند بلا لایق و قلیل میتوانند در آن بعد فرمودند که بلا یعنی این زمین اگر بلا مینامند عرض کردند بلبل بلبل رسول الله پس فرمود این زمین موضع بی بلا و این زمین است محل خوابیدن چاه با یان ما و باران ان ما و بحدیث شکر ما و محل زمین خوشگامان پس اینحضرت فرمود ما در حرات در مقابل آنحضرت فرمود ما با هزار سوخته و از بعضی نجات مردیست کام کلثوم عرض کرد ایبل در این چه بادی هور ناکیست که اینجو غله در دلها که در محضت فرمود بندگان که من رفعت غایت صفین بایدر امیر المؤمنین وارد این زمین شدیم بدم فرمود ما در سر در کنار برادرم گذارد ما ساعدی بخوابد من بر بالین او نشسته بودم که ناگاشوش از خواب بیدار شد زاندر میگردیت برادرم سبب از پرسید فرمود در خواب دیدم که این چنین بود بران خون و صبر در میان دریا افتاد بودست بامیزد و کسی بفیراد او نمیرسد پس فرمود یا ابا عبد الله کیف تكون انا و تعنه همینا الواقع یعنی ای ابو عبد الله چگونه خواهد بود اگر تو در این زمین چنین بود و هدافه کفتم صبر میمانم بجز از صبر چادر ندارم در قریه کاستان حضرت با فرمودت که حضرت امیر المؤمنین بر آنرا از اصحاب خود بر زمین کردیم و نمودند و شد از بد هایش و دانست بعد از ما و اینها من در کابهم و هذا ملحق حالهم همینا همدان ما نام یعنی اینها که محل اینها است و اینها که بیخون خوشگامان ایشانست اینها که برانوا یا اینها که در بیخه مینور در خوشگامان دستاخذ او در منتهی حضرت صادق فرمود که حضرت امیر المؤمنین در صبر ای که بلا بموضع قنکاه سینه موایبا الشا بدانید که در این زمین نیست پیغمبر در است سبط از اولاد پیغمبر یا اتباع خود شهید شد بعد از حضرت همچنانکه بر سر نعلبه خوشگامان بود طوطی نمود و زینچه دو پای خود از کباب آورد و فرمود میفرمود بحدیث سوگند که در اینجا بنشیند و در این موضع شهید میشود کسبقت نکرده ایشان در فضل نخواهد بعد از این کسب ملحق شوایان از در فضل پس از نعله فرمود ما شرع نمودیم پس قبل از این امر عباس در واقعه صفین و هر شمه بر لبه مسلک گذشت فراموش نمائی با و بر این مرتبه پس آنجاست ناحیه نشست و شمیر خود را اصلاح میفرمود و این اشعار را میخواند با در هراتك من جبل كرك بالاشراف الاصل من طالب صلب قیل والدهر لا یضع بالبدیل و کسب سبیلی و ضمه ای لا الی الجبل یعنی هر روز کاراق بر تو با چه بسیا از اشرف و محب دارا بقتل آورد و از بهر کسب بدیل راضی شو و هر زنده بر اهی که من مبرم و دند است و باز گشت همه بسو خداوند جبل است بسیا مگر میفرمود این اشعار را تا اینکه خورشید زینب خوانون شنید پس منظوم از جانبش و ما من کسان بنحیه آنحضرت مد عرض کرد یا اخی بافره عینه لیس المونا عذ الحیق یا خلیفه الما ضین و شمال لبابین هذا کلام من ابی بربیع یعنی ایبار در من آنجو چه من کاشکی هم در میان این پیشبینیا یا بحدیث اعمامانید کان این کلام کلامیست که تعیین نمود باشد بمک و انکلا البومان حبت محمد المصطفی و ابن علی المرتضی و ای فاطمه الزهراء و اخی الحسن الرضا یعنی و انکلا امیز و فایقه است جله محمل مصطفی ویدم علی مرتضی و مادر فاطمه زهراء و برادرم حسن مجتبی و بر اینها مالتو عرض کرد و ایبار در این کلامی که تعیین کرد باشد بقتل حضرت فرمودید ای همیشگیان زینب خواستون گفت و انکلا این حساب است که خبر مرگ خود را بگویم و کوریت و ستازان نیز گریستنند کلام خود را بخوانید و گویا خود را در بدندانم کلثوم نثار و انکلا و اعلیا و اتی و انی و لیسنا و صیغاه بعد یا ما عبد الله بر آورد پس منظوم شدی با دارا و فرمود ایخو هر راضی شوی صفحا خدا بدی منی که همه سکا آسمانها و زمینها و همرا اهل زمین همسرا و جیگر بر تبه هلاک میشوند بعد فرمود ایخو هر ایام کلثوم نو از زینب تو این اطاعت تو ای باب ملا خطه نمایند

و تنفی کر مر

فرمود ان الله وانا اليه راجعون پس علی الحسین براسه سوار بود چون اینها را مشاهده نمود عرض کرد بجزایر بندگان کوارشتم
 حمد الله و استرجعت یعنی بجه سجد نمود خدا را و کلمه ان الله وانا اليه راجعون فرمود حضرت فرمود ای فرزندان من کجایم و فرمودند خوب
 دید که سوار است مکتوبیدایقو میزند و سرش را با شامیاید انتم که خبری که ما را میگوید پس علی الحسین عرض کرد که یا ای
 ارباب الله شوالسنا علی الحق یعنی بپیکر خدا نمایان بود هیچ بگدا یا بر حق نیستیم حضرت فرمود بلی و الله الیه مرجع العباد لیجد اشک مرجه
 بند کانیسوا و است بر حقم قال فاننا اذا الایمانی انتمو محققین یعنی پس ان بامر الله غایبمقد عرض کرد چو ما بر حقم پس یک از بندگان
 پس حضرت فرمود خدا نور بر دل دهنده بجز نبی اشک و ولد میرد ار والد در کتاب کامل الزیارة از شهان عبدیه از حضرت امام جعفر صادق
 روایت کرده است که فرمودند حضرت اما حسین از عقیقه لبض بالارقتند فرمود با صحابا خو من خوراکش میبینم احتیاج عرض کردند از کجا دانسته
 انحضرت فرمود در خواب بدید سکا بچند بر من جمله میگردند در بدید در میانها سگ سیاه سفید بود که بیشتر بر من حمله میکرد و اینچه
 ضایقه فرمودند که حضرت اما حسین فرمود که یادشایی برای امیر کواران میشو نام را بکشند و البته مرا خواهند کشت چون ترا شمشیر کنند
 دیگر اینکه تو یق اجماع نما بحق خواهند با و عطا و عنانم بچو قیمت خواهند و اول کسی را که در این امت بلا نین بر من و فرقه قبول
 آورد من و اهل بیت من خواهد بود و بعد از نبی هاشم در محنت و عنا خواهند بود تا قائم الحجة ظاهر شود و شیخ مفید از امام
 زین العابدین روایت کرده است که میفرمود در سفر کربلا بدید مظلومم مکرر حضرت عیسی را و شهان او یاد میکرد و میفرمود ان سینه
 و خوار بدید یا نزد خدا تیم افتد که سر حضرت عیسی را بر این زن زنا کاری بحد به فرستادند و بر این دیگر سر را برای دلدارانک خواهند
 کاش از زمان سر دین کردن نکونشد این خیمه بلند شویشو شد سید طاوس روایت کرده است قبل الهی آثار سید نامه از عبد الله زینا
 بجز سید که در آن نامه ملاحظه نمود بود حرز بر مدار نمود ما انحضرت و امر نموده بود بر تصدیق و انجنا پس حق و اصحابش منع نمودند ان مظلوم
 از رفتن حضرت فرمود بجزایر انمود که مرا از جاده من فرستو عرض کرد بلی و لکن نامه امیر عبد الله بن سید که بدان نامه مرا امر نموده است
 بر رضیو بر نو کسی را نیز نکلیا من فرستاد است پس امام مظلوم بر خوار و نمود با صفا بچو و خطبه انشا فرمود منفق بر خد و شفا
 الهی و صلوات بر حضرت نبی و فرمود بکنی که ناز نشد از امر چیزی که میبیند دنیا از ما دور گردانید است و جرحه زندگان با خرسند
 و مردم از حق است برداشته اند و بر باطل محسد اند هر که ایمان بخدا آورد جزا دارد باید که از دنیا ریتابد مشتاقان خدا که
 زیرا که شهادت در راه حق نشا سعادت ابد است و زندگان با ستمکاران بجز از محنت و عنا نمانند و چو انحضرت کلام را با انجنا
 زهر قیس از جابرخوار عرض نمود شنید باین رسول الله انچه که فرمود اگر دنیا بچیزه ما بلی میماند ما نخواهیم در دنیا شایسته هر این
 گشته شد در راه نور انبیا اید اخینا میمومیم پس هلال نافع از جابرخوار عرض کرد بجزا سو کند که ما گرافت نماندیم لقا پروردگار
 خوار و ما بر شفا و بلیا خود بلی هتمم بادوست دوستیم و بادشمن تود دشمنیم پس برین خصم برخواست عرض کرد باین رسول الله
 خداوند منت گذاشته است بر ما که در پیش روی تو مغالنه نمائیم و اعضا ما در را نوبار باره شو بعد جلد در روز قیامت شفیع ما باشد
 پس حضرت ایثار از ادعا کرد پس انجنا بر و ابرار شاد بچند سوا شد و بظرف ایستاد و هر چه میخواست که از لشکر هر جلد کند جربالشکرش
 نمودند هر چه برخواست که ایثار از بمنت که بر برد ایثار بنفید بر و این منافق همت قیس بچند انحضرت عرض کرد بروم بگو بل و
 انخاف و دایم در آن که زینک بلادر کار فرست است پس اگر با قاتل نمابند ما نیز قاتلنا نمائیم با ایثار از خدا استغاثویم برایشان همین که
 انجنا اسم کربلا را شنید اشک از دیدگانها متباکس فر ریخت و فرمود اللهم لک اعونک من الکره البلا یعنی خداوند ما را میناه مبرر
 بنواز کردی بلا و درها موضوع حضرت فرود آمد حوز بنید نیز بالشکرش در مقابل انحضرت و دید آمدند حضرت کاغذ و دو کت طلبی
 با شراف نوشت بعد از مظلوم فرزندان و برادران اهل بیت خود را جمع نمود و نظر حیرت برایشان کرد و ساعه کرینت بعد عرض کرد خداوند
 ما عترت پیغمبر خود بچند میبایم که ما را برین نکرند و ندانند از هر چه خود دور کردند و بی امیر بر او انعد نمودند خداوند خود را از این
 بکرم یاری ناما را بر کرده شتم کاران پس از انجنا روانه شدند که ناگاه بر و ابرار شاد سواران از سمت کوفه نمود اشک که سالخ بر خو
 ارا شده بود و کانی بر سر که خود را و بینه بود پس جمیع لشکر توقف نمودند و انظار را سواران میکشیدند که رسید سلا بر حرز اصحاب کرد
 و نامه از این باد بید حرز را چو مخر نام را کسود بدید که این باد نوشتنست هر جا که نامه من نور صدحسب را فرودار و او را در مکانی
 فرودار که او بر سینه و بادانه نباشد کار را بر او نکت کرد باید که فاصلت خبر من رسا که نوا طاعنه فرمان من کرده چو نامه را خواند
 مضمون او را در میان لشکر بد کرد بکند مناجات صلابت بارانشا خت با و کفت ما در بغایت شنید انچه پیا است او رده کفت طاعنه
 نمود اما خوار و فایه بیعت خود نمود این مخرج کفت بلکه معصیت پروردگار خود نمود و عار و انش را بچو خوار بود و بلا ما
 است امام تو و خصم منیر باید و جملنا هم آیمه یلعون الی النار و بوم القیمة لا یصرون یعنی گردانیدم ایثار را اما مان کیم
 میخوانند مردم را بسوا انش و در روز قیامت بار بگردنمیشو و اما تو ایثار است پس هر کفت فرود داشت در این مکان بدین زبان

مختصر

بجواب حضرت زین العابدین

حضرت فرمود و محبت با خدا بر نیویافز و دایم حرکت نمیکند سوگند که نمیوانم گذشت که در آنجا فرمود و اینست که در آنجا فرمود و اینست که در آنجا فرمود...

دفعی که مرا

مجلس

و فرمود که من اشهد که محمد بن عبد الله و آله و صحبه ائمه اطهار علیهم السلام و اولادهم با حق است و بر این منتهی است همیشه و جا
نور شیطانی بر دقت اخلاصی شوی که همه اهل سما و زمین هم میزند و همه اشیا اهلک میشوند مگر آن حقیق بلایم آن
بهر بود و برادرم از من بگریزد و از برادر من بگریزد و بر من بگریزد و بر من بگریزد و بر من بگریزد و بر من بگریزد
و من نظر کنم بسوی تو چو آنمظلو اینکلا مرا از زینب خوا تو شنیله غصه او عود نمود و اشک از دیدن هاشم و انشد پس زینب خوا تو غم
یا خاورد تا الحاح جلدنا بغیر ایدر جگامارا بر کرد اینمجره جلد خود حضرت فرمود لولا انک القطال نام یعنی اگر بگذارد قطار اهرابیه
خواهد قطا تا مرغیست که صیاد بسیارید که بر دارد و از شب تا صبح از خویشیا بخواب نمیرد قطا قطا میگوید برادر از اینمظلو م اینست که
با وجود این صیاد که در کبزیستند مرا احاطه نمودند چگونه میبومیم شما را اینمجره جلد خود نشان زینب خوا تو غم حضرت که لا فرحت بعدک ابد یعنی
ای برادر من شایسته شدم بعد از تو ابد پس طایفه بر روز و پنج روز در کربلا پیوسته در روز و پنج روز در کربلا پیوسته در روز و پنج روز در کربلا
مشاهد نمود برخواست و نیز آنمظلو رفت فرمود یا اختا بحق علیک انا ان اقلک فلا تشقی علی جیبا ولا تشقی وجها ولا تدعی بالو
و التبور یعنی ای محبت حق من بر تو که اگر من شهید گردم که بر با خود را مد و طایفه بر روز و پنج روز در کربلا پیوسته در روز و پنج روز در کربلا
انمظلو بر داشت داخل چهار نمود **المجلس الخامس** در بیان الحوائج بعد از نزل بکر بلا تا روز عاشورا و وی نمود حضرت امام
بافتره منقولست که چونوار در زمین کربلا شانه نوشته برادر خود محمد بن الحنفیه با بنفشه که این نامه است از حسین بسوی محمد بن علی و کربلا
نزد او است از بنی هاشم بدانید که ما دست از زندگانی نیارداشتم و بر خود قرار دادیم شهادت را و دنیا را قرار دادیم که کو با هر کس
است خانه با فرود آمدیم خانه لغزشت و اختیار نمودیم آخر تر ابرو دنیا و السلام و از من است که هرگز پس بعد از زور و بکر بلا نامه
با این تا در آن نامه درج نمود که حضرت امام حسین فرمود بکر بلا و این بعد از اطلاع بر این مطلب نامه نوشت حضرت امام حسین با بنفشه
اما بعد ای حسین شنید که بزین کربلا فرود آمد و بر زمین نوشته است که نیکه نیکم بر متکانه و سپر نشوم از خیر مگر اینکه تو را ملحق ساز
جلد الطیف خبر با بر کردی محکم من و حکم بزین معویه و السلیح جو نامه انشقی با حضرت و مطالعه فرمود نامه را انداخت و میفرمود و دست
نمیشود قومی که بخندند ضا حظه فر اینخط خالق جو نویسان یلبد جو نامه اطلبید حضرت فرمود نامه او را نزد من خوانست و بقتیو که لا
گوریده است بر او غل الهی جو اینجور با زینب رسید اتس غضبش مشتعل کردید بر او اینمجره ابطالب جمع نمود برادر مسیحی جامع کوفه و بر
مبرففت و گفت ایها الناس شما از موده ابدال الی سفیاز او وصف عطا یای ایشانرا بسیار نمود و بزین من امر نمود است که در جاه
و نور نام و شمار افرشتم بسوی حورب دشمن از حسین پس بشوید او را و اطاعه نمایند پس از منبر فرود آمد شرع نمود بدین اموال را بر نمود
مردم که بر زینب و حضرت امام حسین پس روایه اینمکتف بزینب داد که ایها شریک کسی که سر حضرت امام حسین را بیاورد در قتل
سال حکومت بر او میداد عمری بعد از جا برخواست گفت مرا نیکار داری میکنم ای امیران یاد گفت بر و راهها او تنگ کردان و ابراز او
او را بقتل رساند و سوار بر اسبها بیاورد عمری بعد گفت همه اطاعه پس ازین با علی بیجهت او زینب را و او را سرگذاشت هزار سپاه نمود
پس گفت بروی حضرت حسین پس استقامت زینب را پدید بر نماز داخل من گنج و شد اولاد و همجنس را نصا از این واقعه مطلع شدند و بجهت
تسفی رفتند و او را ملاقات نمودند گفتند چگونه محراب ما حسین میرو و حال آنکه بد نوشتیم مسلمانان انشقی در جوار ایشان گفت نخوام
بعد شروع کرد بفکر کردن در ملک دی حریب ام حسین پس شفاوان پدید غلبه نمود و اختیار نمود حکومت ملک بر ابرو حضرت
مکسین و این اشعا انشاق فوالله لا ادرا فی الحاکم الراعی و الراعی منعی ام ارجع ما تو با بقتل یعنی با نزل نام حکومت ملک بر
و حال آنکه حکومت انملک از تو منست با بقنا حضرت ام حسین ردم و بر کردم در حاله که گاه کار باشم بسبب کشتن حضرت و قتل انار
پس دو نماز عدا و شکل بدی غل یعنی در کشتن انحضرت ناریست که فوف ندارد و دست ترا از این عذابها نیست کونا کون و کوش
پس بر بدست فسخ نمود و دستت حسین اجتمع الحوادث جمعة العمر ولی فی الراعی مرة عینی یعنی حضرت ام حسین پس عم طیب
روز کار بسیار است بجا خود قسم که نور چشم من در ملک دی است ان الله المرش یغفر ذلنی و لو کنت فیها اظلم القلین یعنی بگر که
عرش میازد کاهار هر چند در دنیا ظلم نمود باشم به جن و انس الا انما الدنیا بخرم جهل و ما عاقل باع الوجود بدین پس انشقی
خوار در این اشعا بر زینب از آنکه معنی این شعر اینست گاه باشد که دنیا چیز نیست مجمل یعنی نفی است و آخره نیست شخص خاص
نمیشود نفی انفسه بقولوا ان الله خالق جنه و نوا و تعاد و عقل بدین یعنی مردم می گویند که خدا خالق جهشت و نار و خدا و عا
نمود و در آن صد فوایما یقولون انی انوب الی الرحمن تو بیهی یعنی بگو اگر راست گویند اینکلمات من تو بیهی کم از کنا و بر میگردد اناب
بجووان که بوفرا ناری عظیمة دائم المحلبین اگر دروغ گفته اند که بجهت منی استکار شد ام ملک دی که مانند ندارد و
مانند در جمله عرو من منکر زمتاد تا استادان اسالیب منماید در کتاب اللذ ان محمد ستر نقل نموده است که ظاهر شد که
علی ابطالب در عمر زینب بعد از آنکه در کربلا بود و اجتماع بر او نمود و چون فرمود چگونه خواهی بود و قتی که بگریختی

المجلد الثامن

در میان آن حضرت و آن اشخاص کئی اشرا بر او را به منتخب این عذر حضرت مفا الله که این عمل از من صادر شود و منتخبر فرمود میگویند
فلك بلا شك یعنی زود است که این عمل از تو صادر شود بلا شك و در بی از کتاب بکار و منتخب میروند از این مسعود که وقتی در مشیمل سوختن
نشسته بودیم که کوهی از قریش داخل مسجد شد و عمر بن عبد ربه ایضا بود همین که نظر سوختن عمر بن عبد ربه را مشاهده نمودند
گروهی یار رسول الله آنچه حالش بود بر نوع عرض شد فرمود ما اهل بیت هستیم که خدا اختیار نموده است از برای ما آخر فرمود و بلا شك
سند آنچه بر اهل بیت خواهد شد از قبل و من و منم و جدش حاضر بود پس عرض کرد یا جداه که مرا خواهد کشت حضرت فرمود بقتل میآورد
نرا بد زبیرم و اشاره نمود عمر بن عبد که داخل مسجد میشد میگفت هان انا الحسن یعنی نیکند حسین در کجا را و اینها را در این کوه است
که وقتی امیر المؤمنین علیه السلام خطبه میخواند در آنجا خطبه فرمود سوال نماید از من قبل از آنکه مرا بیاید بخدا قسم که اگر نشسته سوال
نمیکنید از من مگر طلب را مگر اینکه شمار اخیر میدم بان که در این اثنا سعد فاصم درخواست عرض کرد یا امیر المؤمنین خدیجه من از اهل
سوریش من حضرت فرمود آگاه باش بخدا سوگند که خبری درم از خلیفم رسول خدا که نوانم طلب از من سوال خواهی نمود و نیست مگر در وقت
مگر اینکه در زمان شیطا است نشسته است در خانه تو پسر است که فرزندت خواهد قتل او و در آنوقت عمر بن عبد پیش رو داد
از عبد الله بن ابی سفيان منصفی که نشنید از اصحاب علی در وقتی که عمر بن عبد داخل مسجد میشد گفتند اینست قاتل حسین مولا کوی که
بجای آمد جد دیگری نسبت به من بدی است میفید در اشارت کرده است که وقتی امیر المؤمنین بر خطبه خود فرمود از من و شما
قبل از آنکه مرا بیاید بخدا سوگند که نمی سید از من از گروهی که گند صد نفر را و یا هدایت کند صد نفر را تا روز قیامت مگر آنکه خبر
دهند شمار از پیش رویش پس برخواست عرض کرد مرا خبر که چند بود در سر و پیش من است حضرت فرمود بخدا سوگند که هر که در
جیب رسول خدا آنچه سواد بود از من و خبر داد که بر هر طایفه عودیت ملکی است که نور العزم که در آنجا بود و در وقت شیطا است
انگو میکند در خانه تو فرزندت که بقتل میآورد فرزندت سوختن او دلیل این طلب صد اجرت است که من تمام تو او صد من تو
خواهد کرد و آنچه سواد بود اگر دشواری بود بر همان هل بنه تو را خبر میدم و شبنم طریحی دره شبنم میوه است که در آنوقت از برای آن
کود که بوضع خویش بر کشت بخت حضرت اما حسین رفت و منوی قتل حضرت کردید بعضی کینه که آنکه در آنجا ضعیف بود و اشقی
انگیز است که نیز بر آنم طلوت که سنا نیز از ظاهر میان آنحضرت بر آمد نام شد کلام حدیث منجی اگر میخواهی که این شقی را شناسی
بر آنچه مذکور شد بدانکه این شقی بر و آیه بعضی از ثقات علماء لشکر شفا و شایسته زیاد بود در هر که که با او جوی از اعجاز و اثر نای
حضرت بدست خود بقتل او در آنجمله عثمان بن امیر المؤمنین که بیست یک سال از عمرش نفس گذشته بود در میان ما که نه در عین میباید که
اسب در غلطی ملع دیگر سرش جدا کرد و دیگر حضرت علی بود که با حضرت عباس را زاری بودند که در این قتال همین شقی نیز بر سر
انور شد که از اسب غلطی در وحش با شیا قدس بر و از نمود و همین شقی به در وقتی که آنمطلوبه دره از خورشید و در بود زبیر
از شکی بجاش چسبید و کسی چای نمی کرد که اقدام نماید بر قتل آن بزرگوار که این شقی فلج را است پیش نهاد اسرار این کوار و احد
نماید چون پیش رفت آنمطلوبه که شش چشم خود نظری بر او افکند که اعضا این شقی بلرزه در آمد جرات نمود و بر او است بر ملاک بر بار
خدا باز تو را قطع نماید چرا میگرد این شقی گفت بخدا سوگند که مرا خواهد کشت که سر فرزندت سوختن جدا نام شقی بلید کشتن با
این شقی که بر غیر دور و در و شیدا است همین شقی بود که بر و آیه این شقی با سواد و شمر حضرت امام حسین را نیز از سر حد سبزه با یکدیگر
تکلم مینمودند و این شقی گفت من نیز بر اینجبارم از آنکه بر در زانده ختم و سنا میگفت من شمشیر زدم و سر او را شکافتم و شمشیر کوی
من سر او را زانده شد کرد و همین شقی بود که سر میان آنحضرت را از کربلا تا کوفه بر سر نیزه کرد و در دیگر شقی کوفه مشر داشتند
املا سر منور آن بزرگوار در نور خاشخود جا داد و صبح بجهت پسر با بد بخت بود زخم جزای قابل او چون رقم زند بکار بر جبهه
فلم زند زخم کز کلاه شفیق جاد و زخمش دارند شرم گز که خلق دم زند ابوالمخنف و دیگرده است که اول عالمی که بر زانده شد
حضرت امام حسین علم عمر بن سعد بود بعد از آن با سوره بنفیر را طلبید با در هزار سوال اشقی را روانه حضرت امام حسین نمود و بعد
اش شقی را طلبید علی از برای او ترتیب داد و او را با چاه هزار سوار روانه صحرا کرد و بعد از آن قهر را طلبید علی بن عباس
ترتیب داد و با چاه هزار سوار روانه حریم و بعد شمر بن الجوشن صبا را طلبید علی بن عباس ترتیب داد و با چاه هزار سوار
بجز حضرت امام حسین فرشتا و علم ششم را بنویسید اصحابی داد و با سه هزار سوار روانه حریم حضرت امام حسین فرمود که هفتاد و هفتاد
و با سه هزار سوار روانه حریم حضرت امام حسین نمود بعد علم ششم را بنویسید اصحابی با شش هزار سوار روانه حریم حضرت امام حسین
نمود علم ششم را با غدا با هله داد و با سه هزار سوار روانه حریم حضرت امام حسین نمود بعد علم ششم را بنویسید اصحابی با شش هزار سوار
روان حریم حضرت امام حسین نمود پس بر و آیه محمد بن ابی طالب سو فرزند شقی بر سرش که نزد من بیا میجویم تو را هر ششم حضرت
امام حسین شیت ناراض نمود و خواهی که از آنجا از او در گذرد پس از یاد نامه با نوشت که اما بعد سوختن در آنکه نماز نمود من در وقت

در وقت آنکه در آنجا خطبه فرمود سوال نماید از من قبل از آنکه مرا بیاید بخدا قسم که اگر نشسته سوال نمیکنید از من مگر طلب را مگر اینکه شمار اخیر میدم بان که در این اثنا سعد فاصم درخواست عرض کرد یا امیر المؤمنین خدیجه من از اهل سوریش من حضرت فرمود آگاه باش بخدا سوگند که خبری درم از خلیفم رسول خدا که نوانم طلب از من سوال خواهی نمود و نیست مگر در وقت مگر اینکه در زمان شیطا است نشسته است در خانه تو پسر است که فرزندت خواهد قتل او و در آنوقت عمر بن عبد پیش رو داد از عبد الله بن ابی سفيان منصفی که نشنید از اصحاب علی در وقتی که عمر بن عبد داخل مسجد میشد گفتند اینست قاتل حسین مولا کوی که بجای آمد جد دیگری نسبت به من بدی است میفید در اشارت کرده است که وقتی امیر المؤمنین بر خطبه خود فرمود از من و شما قبل از آنکه مرا بیاید بخدا سوگند که نمی سید از من از گروهی که گند صد نفر را و یا هدایت کند صد نفر را تا روز قیامت مگر آنکه خبر دهند شمار از پیش رویش پس برخواست عرض کرد مرا خبر که چند بود در سر و پیش من است حضرت فرمود بخدا سوگند که هر که در جیب رسول خدا آنچه سواد بود از من و خبر داد که بر هر طایفه عودیت ملکی است که نور العزم که در آنجا بود و در وقت شیطا است انگو میکند در خانه تو فرزندت که بقتل میآورد فرزندت سوختن او دلیل این طلب صد اجرت است که من تمام تو او صد من تو خواهد کرد و آنچه سواد بود اگر دشواری بود بر همان هل بنه تو را خبر میدم و شبنم طریحی دره شبنم میوه است که در آنوقت از برای آن کودک که بوضع خویش بر کشت بخت حضرت اما حسین رفت و منوی قتل حضرت کردید بعضی کینه که آنکه در آنجا ضعیف بود و اشقی انگیز است که نیز بر آنم طلوت که سنا نیز از ظاهر میان آنحضرت بر آمد نام شد کلام حدیث منجی اگر میخواهی که این شقی را شناسی بر آنچه مذکور شد بدانکه این شقی بر و آیه بعضی از ثقات علماء لشکر شفا و شایسته زیاد بود در هر که که با او جوی از اعجاز و اثر نای حضرت بدست خود بقتل او در آنجمله عثمان بن امیر المؤمنین که بیست یک سال از عمرش نفس گذشته بود در میان ما که نه در عین میباید که اسب در غلطی ملع دیگر سرش جدا کرد و دیگر حضرت علی بود که با حضرت عباس را زاری بودند که در این قتال همین شقی نیز بر سر انور شد که از اسب غلطی در وحش با شیا قدس بر و از نمود و همین شقی به در وقتی که آنمطلوبه دره از خورشید و در بود زبیر از شکی بجاش چسبید و کسی چای نمی کرد که اقدام نماید بر قتل آن بزرگوار که این شقی فلج را است پیش نهاد اسرار این کوار و احد نماید چون پیش رفت آنمطلوبه که شش چشم خود نظری بر او افکند که اعضا این شقی بلرزه در آمد جرات نمود و بر او است بر ملاک بر بار خدا باز تو را قطع نماید چرا میگرد این شقی گفت بخدا سوگند که مرا خواهد کشت که سر فرزندت سوختن جدا نام شقی بلید کشتن با این شقی که بر غیر دور و در و شیدا است همین شقی بود که بر و آیه این شقی با سواد و شمر حضرت امام حسین را نیز از سر حد سبزه با یکدیگر تکلم مینمودند و این شقی گفت من نیز بر اینجبارم از آنکه بر در زانده ختم و سنا میگفت من شمشیر زدم و سر او را شکافتم و شمشیر کوی من سر او را زانده شد کرد و همین شقی بود که سر میان آنحضرت را از کربلا تا کوفه بر سر نیزه کرد و در دیگر شقی کوفه مشر داشتند املا سر منور آن بزرگوار در نور خاشخود جا داد و صبح بجهت پسر با بد بخت بود زخم جزای قابل او چون رقم زند بکار بر جبهه فلم زند زخم کز کلاه شفیق جاد و زخمش دارند شرم گز که خلق دم زند ابوالمخنف و دیگرده است که اول عالمی که بر زانده شد حضرت امام حسین علم عمر بن سعد بود بعد از آن با سوره بنفیر را طلبید با در هزار سوال اشقی را روانه حضرت امام حسین نمود و بعد اش شقی را طلبید علی از برای او ترتیب داد و او را با چاه هزار سوار روانه صحرا کرد و بعد از آن قهر را طلبید علی بن عباس ترتیب داد و با چاه هزار سوار روانه حریم و بعد شمر بن الجوشن صبا را طلبید علی بن عباس ترتیب داد و با چاه هزار سوار بجز حضرت امام حسین فرشتا و علم ششم را بنویسید اصحابی داد و با سه هزار سوار روانه حریم حضرت امام حسین فرمود که هفتاد و هفتاد و با سه هزار سوار روانه حریم حضرت امام حسین نمود بعد علم ششم را بنویسید اصحابی با شش هزار سوار روانه حریم حضرت امام حسین نمود علم ششم را با غدا با هله داد و با سه هزار سوار روانه حریم حضرت امام حسین نمود بعد علم ششم را بنویسید اصحابی با شش هزار سوار روانه حریم حضرت امام حسین نمود پس بر و آیه محمد بن ابی طالب سو فرزند شقی بر سرش که نزد من بیا میجویم تو را هر ششم حضرت امام حسین شیت ناراض نمود و خواهی که از آنجا از او در گذرد پس از یاد نامه با نوشت که اما بعد سوختن در آنکه نماز نمود من در وقت

اشخاصه باشی که اگر ملاقات نمائی مؤمنین را بگوئی از ایمان او در دم و اگر ملاقات نماشا اهلین را بگوئی من باشم میباشم و مؤمنین را
 از اینها آکنده بودم اگر در طاعتها هستی نزدی نزد ما باشی بعد از نماز عشا بنزد این زیادت که مبادا نظر نماید بر روی او در
 نگوشتی نه بدینچونند خل مجلس شد از این با او از نزدیک نوشتند گفت میخواهم بیای بن سعد تقبال اینم در روی یعنی اما حسین بر این
 با اینکه از اشخاصی بود که با حضرت نوشته بود که نزدیک ما بیاید که صحابه سبز شده است لشکر نومیه است در جو این زیاد گفت ای
 امیر من هم بجز حضرت اما حسین بلی مبر که در عوض موهایی از شایر و غیره نداد بعوض موهایی از یکسک و خوک میباشی
 و از سید جوانان حضرت منع نماید از ارباب هم مضا کردند کوفیان خوش داشتند هر چه شما اگر بلا زان نشنکان هنوز بعقوب میرسد
 فرما العطر بیابانگر بلا و غیر اینها بسزای خود در دار دنیا سیدند منقول است که چون نقشه را بنزدی و در آن روز در آن روز
 هزار سوره بودی تا فرمودند است ما او را بر بدنند و میخندند چندان چو با او زدند تا آمد بعد از آن او را بسوخت بعد در آن
 غلام عبد الله بن با در او زدند و در کربلا سر در پیادگان بود امیر فرمود لغت بر نو با دمولای نو اما توان اولاد از آن روزند
 مرجانه کجا است در آن گفت غفر بنی که میاید نور از زندگانی فارغ می کند امیر گفت حال فرما از نور از زندگانی فارغی کم پس فرمود
 ما او را میخندند از من کارها الهنگری و را از هم در بدنند بجهتم فرستادند بعدا بنو نصر شنبلی پاهنگ در کردن او آکنده
 بخندم بخار او زدند و انشرفی سر از پیادگان شنبلی بود سلا کرد که جو آنکست بر همت مالک گفت دیک یا شفی جراته بخندم اما
 حسین انداختی گفت من کارگر بودم هر چه میفرمودند میکردم مخافم مؤا بود از آنجا از شننا با حضرت میدای گفت از آن
 جاهای نادانی بود بخندم بشیر عبد الله فرمود این تو با از تو او آورده و چون کربلا از هم بد بشیر او را بر برد و او را در
 پس ابوالسلاسل که سر کرد پیمان پس زیاد بود او زدند بخار فرمود تا پاشنه ها او را بنیسه بجا قطع نمودند در شام در اجرام
 و اصل بجهتم نمودند بعد بخار از آنکه بر قدام فرمود بر سر رسید مولای عمر بن سعد را بیار او را در خانه اش باز پاره کن و خا
 او را خراب کن و زن و فرزندش را در چاکن و سر او را بپوش و اموال او را بیاور زانکه گفت نه معنا اطعنا برکت او را باقی نری
 بجهتم فرستاد و آنچه بر فرمود بود عمل او در از حضرت اما حسن العسکری منقول است که روزی بخندم گفت در بدن آکنده بشما آمد کرد
 اصل کوفه هشتاد هزار کس را کشته بود باری از این یاد پدید بر روی لشکر میفرستاد اما اینکه بمقتضا محلی از مشهوره هر فرجه شد
 و از آنجا است که اهل شمش منقول است که چهل هزار نفر بودند از سید طاوس منقول است که صد هزار نفر بودند
 و دو هزار نفر از خوارج شهر هشتاد هزار نفر بودند که پیمان نمودند که پیمان نمودند که پیمان نمودند که پیمان نمودند
 مختلف است آنچه ابوخلیق که شرف میانه از بار سینه بود بجهتم بخان نقل نمود بعد از آنکه بخار از او سوالت که لشکر این با چند
 بودند گفت نفعه اول بیست و دو هزار بودند در آخر نیز شش هزار کس آمدند و آنچه در آخر نوشتند و با بر خراب شدند یکصد
 بیست و دو هزار کس بودند بخار گفت آنها همه در کربلا نبودند ابوخلیق گفت بیست و دو هزار کس در کربلا بودند که هر یک در کربلا
 نیز بنه بر آنحضرت انداختند شش هزار دیگر کارا بنظر از آنکه مکان داشتند با لشکر از کوفه تا بکربلا متعاقب هم بودند و فاصله
 در میان ایشان بود و قوی رسید که کار تمام شد بود و سابق نیز کور شد که از نطق طایفه نایب قادسیه از لشکر ضلالت اثر انشرف
 بر بودند بخار رسید اصنا لشکر سوران و پیاده ایشان از بیان نما ابوخلیق گفت از لشکر دارا که همیشه در سوی کوفه
 و دایم نوکر بودند بیست و دو هزار نفر بودند امیر اشفاق ششم و ششم و ششم ربعی برین رکاب و پس از اشفت و ابوالاس
 والی خراسان و برینک ایچر حضرت نیز در شتاب السن و قلس ضحاک در سعد عبد بن عمر و ابوحنوف و و در بد مولای عمر بن سعد
 بودند نما شایان و معایان و خدگاران و قوشه برداران بخندم بهشت هزار کس میسندند بیسان محلات و استادان و
 اصنا اهل کوفه مثل بخار و اهنگر و خبار هم بودند که در ایان شاکرته و کند و خریه و منی هر و از قبر نبی حرت سو اللم
 و سوقا عرصع نزد سو اللم این پس بخار بر سید مردم اطراف چه قدر بودند گفت سی و دو هزار مردم توانی در قبایل
 بودند از عباد و ربيعة سکون و حیرت کند و در ام و غطع و مدح و پر بوع و خراعه و کلب و نبط و از مدان بر صره هفت هزار
 کس بودند از مردم شام سی هزار کس بودند از خوارج د هزار کس بودند از کس از مردم خرمه موصول و بکرب
 عسقلان شام بودند و هزار کس از کردان بودند بخار بر سید چند امیر هم بود گفت هفتاد امیر خبش عمر بن سعد بود
 و حفظ پسرش نیز بود سر دار سافه لشکر ابوالحوی بود و سر دار لشکر ابوالاس شمس بن جویه جاسوس بود و ابوالحوی
 بود سر کرده پلداران و شمر نه پیشکس بود سر کرده چنان هزار سو او بود برین رکاب سر کرده دو هزار پیاده بود شست سر کرده
 چنان هزار سوار و عرب بن قلس سر کرده دو هزار پیاده خرمین برین سوار هزار سو اعانر طفیل سر و هزار پیاده بود و
 قلس سر کرده و هزار سوار و این ابوجولید سر و هزار سو او حکم طفیل سر و چنان هزار سوار و حمل نالک سر و در

کجایند

افزار سوادستان از شهر نوسن بود و من مشرف بودم و زیاد بر قدر و پیشی بر بند چاروس بود و در حوضی بود که در آنجا
و حوضی در میان آنحضرت زابنده بود و حجرین الاحجار در آن من مالک در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
صبح صیدای سر و اسنک اندازان بود و حجرین الاحجار در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
تا صبح بود و بعضی از آنکه از اهل کوفه بتیجا افتادند هزار سوره و پیاده بودند و یکی یکی بر ملا بحر اما حسن حضرت
بودند که با ایشان بود و شمشیرها هتد و نیزهها خطی و حرما صیقل شده بلکه بر و نیزهها شمشیرها شمشیرها شمشیرها
نفر از آنرا حاضر نمودند و تظنورا نیزه را نکرند چنانکه در بحار نیزه را اشاره با نحو شد پس روایت محمد بن ابی اسحاق
بمن سعاد من از بسیار سپاهینجی تو عدا نکند از من نیزه را که صبح شام میسو مگر اینک خبر تو نیزه را که صبح شام میسو مگر اینک
فقال در ششم محرم واقع شد پس از بعد از نماز صبح که رفت بر حضرت اما حسن بنحویکه تشکیک بر آنجا و آنجا که از آنجا
از جابرجا و بر شمشیر خود تکیه نمود با و از بلند نداد و در آنجا شد که الله عزوجل فرمودی بغی شما را بخدا سوگند میم
عرض کرد و بلی تو فرزند رسول الله صبط او پیشا فرمود شما را بخدا قسم میدهم با امید اینکه جلد از سوگند است عرض کرد و با خدا یا
بلی فرمود شما را بخدا سوگند میدهم با امید اینکه در من زخمی است که با خدا یا از فرمود شما را بخدا سوگند میدهم با امید اینکه
علی بن ابیطالب عرض کرد و بلی فرمود شما را بخدا سوگند میدهم با امید اینکه در من زخمی است که با خدا یا از فرمود شما را
بخدا سوگند میدهم با امید اینکه در من زخمی است که با خدا یا از فرمود شما را بخدا سوگند میدهم با امید اینکه این شمشیر
خداست که نجای نموده ام عرض کرد و با خدا یا از فرمود شما را بخدا سوگند میدهم با امید اینکه در من زخمی است که با خدا یا
عرض کرد و با خدا یا از فرمود شما را بخدا سوگند میدهم با امید اینکه در من زخمی است که با خدا یا از فرمود شما را
هر عظیم تر بود و او است ولی هر مؤمن و مؤمنه عرض کرد و با خدا یا از فرمود شما را بخدا سوگند میدهم با امید اینکه
یکدم در روز قیامت که روی او در حوض کوفه و در حوض کوفه بود چنانکه شمشیرها را از آنجا بردند و در آنجا بود
همانها را میدادیم و لکن شمشیرها را از آنجا بردند و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود و در آنجا بود
در ناک و استماع نمودند ناها را آوردند و کلاهها را بردند و ناکها را بردند و ناکها را بردند و ناکها را بردند
انظرو و کتاب صد آفتاب سید از شنید از غیر رنج و نیکبند حضرت عیاش علی اکبر را طایفه با آنجا که با آنجا که
سکاهن قلعه لیکن بگاشن بچشم بر و بدینرا از آن و ناکها را بردند و ناکها را بردند و ناکها را بردند و ناکها را بردند
مؤلف کوفی ایما از دل بر غفرت نیت سارنان که اگر عدا حقه انصافا کون و ناکها را بردند و ناکها را بردند و ناکها را بردند
شینک اعدا و غیر و در بر ایمنه پانینونک بر قلبت خصم انصافا انصافا انصافا انصافا انصافا انصافا انصافا انصافا
بیر و غیر انیکر کردن از نهر مشا غصه جلد یکدیگر زیرا که لشکر با نایب که صد اخنوش را اعدا شنود و خواهر از احتیاطیکه بوالد شیط
نماید و لیکن بعد از اینجا آورد و در ناکها را بردند و ناکها را بردند و ناکها را بردند و ناکها را بردند و ناکها را بردند
بال بعضی نام مشغول کرد بدین سر کجا خود را بر ناکها را بردند و ناکها را بردند و ناکها را بردند و ناکها را بردند
ملاحظه نماید نسبتا بعد جوی کند بنفسها خود و تا مل و تفکر نماید که من کبستم پس نفس خود را در معرض عتاب آورد یکدیگر و احلال است
بر اینها رنج خون و هتک نمود حرمت من یا نیتهم فرزندان خیر پیغمبر شما و فرزندان عم پیغمبر شما که اوله است بومنین از جانتها ایشان
حزب سید شهید عم یکدم نیلسیاز سید است شما تورا سوگند که فرمود است در شان من و برادر حسن و حسین حضرت جوانان شهید
اگر شنیدند این قول را باور نمایند سوال نماید از بندگان تو و جابرجا بر عیاش الله انصافا سهل انصافا سهل انصافا سهل انصافا سهل
که اینک امر سوگند فرمود است پس اگر شک از بد که فرزند پیغمبر شماست بخدا قسم که در میان مشرف و معز فرزند پیغمبر نیست غیر از من
و بخدا قسم که هر که عدا دروغ نکند و وقتی که دانستم که خدا دشمن دارد دروغگو را اهل ناطق نقیض منکم فناد او مال است مالکته او نقصا
من جرحه یعنی یا مطالبه میکنند از بسیار سببیکه که از شمار اکثرا با مال از شمار اضا بکرد ام با مطالبه مینماید قصاص از جرحی که
بجرح نمود ام پس هم از ناطق ما کنند که هیچ رنجوا نکند و عدا انصافا سهل انصافا سهل انصافا سهل انصافا سهل انصافا سهل
رسول الله قبله بنی ساد نماز بکنند اگر خصم فرمائی روم ایشان بر نصرت شما عیاش بنام چون حضرت بافت در میان سید انصافا سهل
حیات است بخدا که از نسی است که حجتی نیست گفت ام خبریست که احد نسبت قوم چنین امر نیکوئی نیارود است اما در تمام شما را
بصرت فرزند پیغمبر شما که در خدا او میباید اجازت از مؤمنین که فرمودی از ایشان اجازت است از هر که بیدارند از آنحضرت و اگر عدا دروغگو
اوردید نیزه نخواهند داد و اینک عمر ز سید که احاطه نمود است با جبار شما و عیاش بنام و من بنی و من بنی و من بنی و من بنی و من بنی
نماید براد نصرت انصافا سهل انصافا سهل انصافا سهل انصافا سهل انصافا سهل انصافا سهل انصافا سهل انصافا سهل انصافا سهل

و حضرت ضایعاً جفا نماید مگر آنکه خواهد بود در فوق محمد در علمین چون صحبت مظاهر کلام را با هم وضع رسانید که عبدالله بن
اسد از مجلس گفت من اول کسی هستم که اجابت مینماید این کلام را و شروع نمود در بیان خود خواند قد علم القوم از انواکلو و انجم الکفرسان
اذا ساقوا الی شجاع بطل مقاتل فانی لیس عنین بایسلی یعنی میدانند قوم من در وقتی که در خوانی که بجهت اکل جوشوند با سواران که هم
اورند در وقتی که با یکدیگر نمانند که بطل شجاع و مقاتل هم که باکی ندارم از جراحتی که در جنگ بر وارد شود باطل کننم
خواران را و هم شبع صنادک و شجاعی در کارزار بعد بیک از جوانان بنی اسد ملحق شدند تا آنکه بنود نفر رسیدند با اتفاق صحبت
مظاهر و آنه خلد انحضرت شد که یک مرد و در اوقات غیر نی سدا بنجر را با بن سجد ادجها صندک بس کرد که از وی شایع بر سر انجما
فرستاد و ایند کرده با هم او میخندد مقاله شد بد نمود صحبت مظاهر صبحه را از وی که وی بر تو نور با ما چکا داشت از آن بار در از وی
گوشی سخن اندا چون بنامه بنی اسد فلیل بنو نایم با و منتهای آوردند منهر کردیدند و بقیله خو ملحق شدند و جمع نمودند و آنها از آن مکان
گردند که مباد این سجد را نشا شب بخوار پس حبیب مظاهر با افسوس بشمار سجد انبزر کوار من اجعت نمودند و حواله را بر عرض اهل بنی اسد
انظلو فرمود لاجور لافوه الا بالله و لشکر انب سجد بر کشت بکار فرات فرود آمدند و حایل شدند در میا حضرت امام حسین و افران و چون
قتلی بر انحضرت و اصحابش غلبه نمود انحضرت کندی بر کف و بعقب هر صخره را آمد نوزد کام بصر قبله بردا و کندی بر زمین دو باغچه انحضرت
چشمه از آب سیر نمودند انحضرت با بارش اشامیدند و ظرفها بر آب نمودند پس انحضرت ناپدید شد و دیگر اثری از ان ظاهر نگردید و چون انحضرت
زیاد رسید نامه بر بن سجد نوشت که شنیدم که حسین پیام میکند این بر زمین و چون نامه من بر سجد کارداران است که بر مگذار که قطره از
این بچشده تا کشته شود چنانکه عثمان از ان کشته شدند چون نامه بر رسید تک کف بر انبزر کوار در نهایت ضعیفی بر و ایند از ان سجد بفره بر کف
بر و بر امام حسین از او شوالها که چه سبب دیا آمد است چون فرقه از ان شجاع بود که نامه با انحضرت نوشته بود و رسول رساله نکرد و هم بر از وی
شکر که میگفت قبول نمیکردند بلکه از انها بودند که نامه با انحضرت نوشته بودند انظلو را بکوفه طلبید بودند پس کثیر علی بن شجاعی بود
باله برخواست و گفت من میترسم و بختا قسم که اگر خواهی بود افضل میارم عمر کف بر انجوا هم و لکن بر زمین او و شوالها که چه سبب دیا آمد است پس
شعی روانه شد چون او تمامه خدای ارادید سجد انحضرت عرض نمود که بدتر از اهل ارض بر زمینم بر انحضرت خوردند شما میاید چو انشقی
نزدیک رسید بنو نامه برخواست فرمود شمس خود را بپاکن بعد از انحضرت روانشقی قبول نکرد و گفت من رسول اگر من شنیدم رساله
خواران کنم اگر شنیدم بر میگردد انوما گفت پس من نامه شمس فوراً میگیرم بعد از انچه رساله که در بیان انشقی راضی شد با تمامه کف
پس بنویس رساله خوارانم سجد انحضرت عرض تمام جوایز را بر انبوسا و دم و می گذار تو ما بنو صبح نزدیک انحضرت کردی بلکه نور در فجر هستی پس
ه در بیکدیگر مانده انشقی را اجنت نمود بر د عزم سجد کفیت بیان نمود و روایه انحضرت در هر که مستحق بخیر بود طلبید گفت بر زمین
حسین و شوالها که چه سبب با او را است همه روانه شد تا بمقاتله اشرا ما حسین رسیدند در ادا السلا علیک یا رسول الله حسین
جواب سلا او را باز داد و مشو اضحا خود کرد بد فرمود انبزر کوار میست سجد انحضرت در انبزر کوار خصل خوبست مگر اینکه در لشکر مخالف است
فرمود شوالها که مطلبش چیست هر من قبس از من به شوالها که مطلب چیست به عرض کرد میخوام خد حضرت امام حسین بر زمین
فرمود سلاح خواران بپاکن سجد انحضرت مشرف شولین خرمه سلاح خواران انداخت و خود را بجد انحضرت مشرف است چون نظر خرمه بر حار بود
انحضرت افتاد بر زمین و افتاد فک مبال انحضرت را بوسید عرض شوالی انبزر کوار عرض میکند که چه باشد است که با ایند با شرفی بود
حضرت فرمود نامها شاکه نوشیدید مرا طلبید باعث شد که رسو شوالها مدام خرمه عرض کرد ای مولا بن محمد انکنت انشقی اصی که کشته انوشند
و شمار از مکان خود کندند انشا الله و خواص این زیادند حضرت فرمود بر زمین این سجد انچه کفتم با و بگو خرمه کفتم انبزر کفتم کفتم
والکدار و داخل انش شو حضرت فرمود خدا تو را رحمت کند اگر با حق ما را انجما خود پس انشما انشد انحضرت ماند تا بد جبر فیه شرمه
فایز کردید حمزه الله علیه پس عمر بن سجد بر انبزر کوار شرفه قبس کطالی طلبید با و گفت ای مولا انما احسین و شوالها چه سبب
دیا آمد است چه میخواهد فرودانند سجد انحضرت چون فرود آمد که میاید فرمود ای انبزر کوار ای انبزر کوار سجد انحضرت مظاهر عرض کرد و با انبزر کوار
از طایفه حنظله او و پسر هاشم است من از دایمیکو را می شناسم و کان من نبود که با لشکر مخالفان بنی اسد بر زمین انحضرت رسید
سدا کرد و در لشکر بن سجد انحضرت در جو فرمود نوشتند اهل شهر شما انبزر کوار ما من الام اگر میخواهند بر میگردد بر صحبت
مظاهر متوجه کردید فرمود بیک یا فرود بجا بر میگرددی سو فیو ظالمین یاری نمائند که بر کز با او خدا تو را مویند و بکرامه فرمود
نمود بر میگردد و جو رساله را میفرماید بعد بنو فکری میکنم چو انحضرت را بر زمین انحضرت امید دارم که خدا را انجما و به مقاله او انجما
دشمنان من بنو بایز با ما بعد چون وارد کردی بلا شد شخصی فرستام تو حسین که را چه بایند با آمد در جو گفت اهل ایند یا من نوشتند
که نزد این اهل ام که نمینخواستند بر میگردد حتماً گفت من در مجلس این بنو ام که این نامه رسید این یا نامه اکتو و بر من خواست انظلو
گفت الان علف مخالفان به رجوا البیان و لان من من انبزر کوار که چنانکه چنانکه مادر او بنده شد است امید بخاتار و که او را ها کیم و نیست

مخبر

مخبر
مخبر
مخبر

وقت نماز و نوشتن بسم الله که نامه نور سید نهید آنچه نوشته بودی در حسین عرض کن که و یا جمیع باران من بجز بدیعت
 نماید چو بیعت نمود بعد از آن آنچه در ام قرار گرفت چنانچه خواهد کرد چو بخوابد بر سر سید سید نامه دیگر از تعداد این نامه از این
 زیاد در سید که نوشته بود بر سر سید خلیل شود در میان حسین و اطهار و میثاق با قطره از آب میاشا مدخا چه بعمار منقبتی است
 پس در همان ساعت بر سر سید خلیل حاج ابا یانصد سوار فرستاد تا خلیل شوند در میان حضرت و باران من از برداشتن این نواقعه در روز
 هفتم بحر واقع شد عبد بن حصین نداد در داد او از بلند که یا حسین ای نظر نمائید سوار که مانند آن است همانست بعد اقامت که خواهد
 قطره از این آب چشید تا از تشنگی بر بجز خمر فرمودند و این اورد از آنجا که سید میانه او را بدین حد مسلم میگویند با خلیل سوگند که بعد
 از واقعه که بلا همین شش روز عیان نمود در حلاله که بر من بود و انقدر این بخور تا از دین باینکه سز کند بعد میکند و فرمایند که انظر
 و بعد از اول بود تا بقدر وصل شد بر آن بنی المدا ب عمر بن الحجاج نمود یا حسین از این سکان را با خود میبردند و خود کار و کرکان میباشند
 بخدا قسم که قطره نخواهد چشید تا بچشمی بگرم چشمی موافق بود که استماع این نوع شد بد بود بر امتداد کالات از وضع خصوصاً عمر و حجاج که
 نوشته بود با نطلو که صحراها سید است و میوهها سید است از برای تو لشکر میباشند و در چو شرف رفتند بجای سید است
 بر من میوهها سید بر تر از شمشیر بران بر رویش کشیدند و مجازات میباشند که پیغمبر فرموده است اگر ما الضیف لو کان کافر انب و اگر باقره عمر
 سکان و خود کار و کرکان از آن بخورند بر رویش کشند از آب هم مضایقه کردند و کوفتبا خوشد شنیدند در میان کربلا و جاکلما سید نشانی
 میباشند و جنبر کلمات غصه خیز ملال آنکه میباشند چه فرموده است شاعر عریح احار الشبان لها الیام ولا یلنام و ابرح الشبان
 آنچه در زمر با نکلند بابد رخ شمشیر جوانیشان نکند ملی و صیبه الحبر اعظم المصیبا علی ابی طالب و اینگونه است که چون تک گرفت عمر سید
 ایشانها را تفتیق و شد تشنگی بران اما الناس برادر مظلوم حضرت عبا را طلبید و سه سو و بیست و یک ساله بود و بیست و یک
 با ایشان داد و در میان شب آنرا کشیدند چون در میان آب سید عمر و حجاج که موکلان بود بر سید کشیدند شما هلالان ناصح بعلی که از
 اصحاب حضرت بود گفت منم بر عمر توامده ام که ای پاشام عمر و حجاج گفت کوار اباد تو را یا اشاعلان نافع گفت و بچک چگونه است شمار که
 ای پاشام و خدا آنکه حسین علی با باران از تشنگی هلال میشوید عمر بن حجاج گفت با سید که دلکن ما را نمودند با هر یک ما چاره بران
 اطاعت ان هلالان نافع سید در بر اصحاب خود که این در اربابین باشد داخل را کشیدند عمر حجاج بر اصحاب خود و صیحه زد که مگذارید دانش کانی
 مشغل کردید و مقابله شدید نمودند قوی کردند قوی شکم را بر میگردند تا اینکه همه انمشکها را از آب کردند از اصحاب انحصار
 کشیدند در اجف نمودند و انحصار با اصحاب از آن ابد شامیدند با اینست حضرت عباس را سقا میباشند در این حضرت اما حسین عمر سید
 در میان طلبید که با در میان و لشکر ما تو میخوای چند بگویم پس از سید ایستاد نفر از لشکر جدا شد حضرت نیز ایستاد نفر از لشکر جدا شد
 لشکر بکشد بر سید انحصار فرمود با اصحاب خود که در باب سید عبا و علی اکبر را با خود نگاه داشتند عمر سید حجاج که در حضور پیچور با
 یکخلا نگاه داشت پس حضرت از برای تمام حجت فرمود و ای بر تو ای سید که از خدا شکر بازگشت تو سواوست نمیرسیه ای با من مقاله میکنی
 و حال آنکه سید من فرزند دکتیم و اگر از این قوم را در ملحق شو که این از قبیل ان برای تو بسو خدا عمر سید گفت طبرسم خا را خوا بکنند
 فرمود خا بنای کنم عمر گفت طبرسم زهره را خوا بکنند بگرید حضرت فرمود بفرموده انبومیدم که نچشمه عظمی بود در حجاج که معایه هزار هزار
 مشاعر عطلاد در قیمت نداد بود حضرت فرسخه بود عمر گفت بر عیبا خود میترسم حضرت دید که موعظه بر انست که این را می کشد و بکشد
 خود از او که در این فرمودند انوار میباشند خن خوابند و بقتل رسا و انور نور انبازند و بجدان که امیدار که از کله عمر انحصار
 انشقی از دوا منظر گفت که بچو نیز اکفا میباشند انور بل از کله پس لشکر خود معات نمود در منجوب دید که بر من خضر انجمه عبا و زها
 بود بچک حضرت امد و عرض کرد با بر سو الله یا اذن میگرد ناد داخل خیمه انباشت و او را موعظه تمام شاید از کله خود بر کرد و در
 او را اذن داد بر داخل خیمه بر سجد شد تشنگی سلام نکرد از سید خلیل و بقتضی گفتا برادر همد چه چیز تو را منع نمود از سلا کرد
 بر من مگر من مسلمان نیستم که خدا و رسول انباشم بر پر فرمود اگر مسلمان میشد خدا و رسول انباشت خن دید نمی آمد بر عرش پیغمبر خود
 محمد در حاکم اراده نموده قتل و اسیر نمود ایسا ترا منع لک این انباشت که میدخشد سگ خود میباشند این حسین در خاطر
 زهر باران و حیا از تشنگی هلال میشوید که تو ما میشد در میان ایسا و انباشت که در یک با ما میباشند با جو این کان بر کنه که خدا
 رسول انباشت پس عمر سید سقا هر سر بر کله بعد گفت بخدا سوگند است سید انم بعلم الیقین که هر کسی که با ایشا مقاله کند
 غضب نماید حق ایشا را الحاله بخدا من در انش و لکن ای خدا یا مصلحی میباشد که بر امارت ملک براد است در ام که عبا از من در انجا اما
 نماید بخدا سوگند که نفس من رضا میباشد یا بطلب ابی ابرو بر اجف نمود و بچک حضرت سید عرض کرد که عمر سید خلیل انباشت
 شما بسبب لایزری حضرت فرمود از کله عرا انباشت خواهد خورد و در فرات خود کشته خواهد شد و انباشت که انحصار فرمود
 و در کار انجاد اول منقول است که حضرت اما حسین متوجه عمر سید لشکر او کرد که فرمود یکی از سر کار را از من قبول نماید با بر ارا

نشد تا یکی از سرحدها مسلمانان روم یا اینکه بروم نبرد برسد یا اینکه برکردم بدین پس از سعد بن ابی وقاص روایت از شاد نامه نوشت
باین باد که خدا ناپره حربه فرو نماند ما را مژده صلاح آورد این حسین عهده گمن نموده است که بر کردیم مکانیکه از آنجا پدید
آمد است با بر سر حد که مسلمانان و باشد آنچه بجهت سایر مسلمانان است یا اینکه بر
نبرد برسد دست خود را بکشاید بگذارد تا آنچه صلاح خود را دادند بعد آوردند در این صلاح آنست چنانچه این نام را خوانند
گفت این نامه است که نصیحت کنند که شمر بن ذی الجوشن از جابر خواست گفت یا ای اهل بیت قبول میکنی از او و حال آنکه در روزین توفیق
آمد است در نزد یک توفیق گرفته است بخدا سوگند که از باراد نوبت بود و دست بکین بوند همد مرانیه او اول است توفیق
اول بضعف خواهی بود با نیکار رضا مشو که از عجز است لکن امرها که حسین با اصحابش بجم بود این که عفو نمائید تا اول آن بضعف کرد
و اگر عفو نمائید نمود این تا گفت خوب است ای تو پس نامه نوشت بعد از آنکه گفت که این نامه را با سعد بن ابی وقاص خوانند
و اصحابش که بجم من در ایندا که قبول نمودند ایشانرا بسلامت من فرست اگر قبول نمودند با ایشانرا مفا تا مید که این سعدا که قبول نمودند
باش و اگر قبول نمود تو ای امیر لشکر پس کردن این سعد بن ابی وقاص در نامه این سعد بن ابی وقاص نوشت بود که نزد جابر فرستاد بود
حسین دفع شر از نمانی و نه با او مدارا کنی و نه بشارت سلامه باو دهی نه اینکه عک از جانبک بطایفه این که نزد من بفرست شود ملاحظه
و اگر حسین با اصحابش بجم من در آمدند و طاعه نمودند ایشانرا بسلامت من فرست اگر قبول نمودند پس بتاز بر ایشانرا اینکه قبول آوردند
و مثل آنچه یعنی گوش و بین ایشانرا قطع نمائید سنی که ایشانرا مستحق این عمل میباشد اگر حسین کشته شود است سنی و سنی که سنی
ظالمست هر چند مفید که ناخدا بعد از امر که ضرر بایشان ندارد لکن این عمل توفیق که پیش از این گفته بودم که اگر حسین را بقتل آورند
برنگردانم پس اگر اطاعه نمود اسرار را تو را طمع خواهی از اگر قبول نمود از لشکر ما کتاره کن و سر کردی لشکر را بشمر و الجوشن
و اگر که ما او را موم نمودیم با خود و در روانه بر ملکات را آخر نامه نوشت بود که چنانکه ما با او نباشد است طلب کنی فغانا
و نیست زمانه که بخن و خلاصی شد پس شمر نامه این را بردار و بر داشت روانه کرد بلا شد نامه این سعد بن ابی وقاص
مضمون نامه مطلع شد ای بر تو خدا خانه نور نزدیک نکر دانند خدا صبح کرد اندان در سالنیر که آورد بر این بخدا سوگند که آن نیست
نگداشی آورد که قبول نماید چیزی را که نوشته بودم و تو فاسد نموی من را که امید داشتم که با صلاح انجامد بخدا سوگند که حسین را
نکشوی که مطیع ازین یا شور بر اگر غیرت بدش در میدان و خیر است پس شمر گفت بمن بگو چه میکنی یا اطاعه امی خود میمانی یا بدشمنی چند
میکنی یا نه و اگر میکنی ما را بشکر را بر و اگر از این سعد شقی گفت که امتی نیست برای تو من خود منو چه قتال چشم تو سر کردی یا کاتبان
پس برو این تیر تیرا این سعد بن ابی وقاص از این بار این حضرت امیرالمؤمنین داد اینجانب فرمود بخدا سوگند که نخواهم دست خود را بدشمنی گذاشت بدگر
بغیر از شهادت رسید بخدا سوگند که هر چه هست بخدا سوگند که خبر داد مرا جد من با بطلب شیخ مفید و این که است که عمر سعد
یوم عقیقه بخشیده هم محرم الحرام حضرت محمد باقر امام حسین شمر با عیبا اینکه ام البنین دختر که مادر حضرت عباس و حضرت جعفر است از طایفه
کلان بود و الشقی بن از طایفه کلان بود اما نامه برو این تیر تیرا از این یاد از ایشانرا گفته بود و بر این حرفی بد الله که برادر زاده ام البنین
بوان تیر نامه از این یاد بجهت ایشانرا گفته پس شمر با عیبا بودن ام البنین از طایفه انعمیند سبقت زدند و آمد تا نزدیک اصحاب انطولو
سید بر و آیه موهوب نهاد در داد این بنواختی عبد الله جعفر عباس یعنی کجا تیر تیرا شمر عیبا بن عبد الله جعفر عباس قاعه عربیست که
مادر شخصی طایفه باشد اهل طایفه از انطولو اخه نمایند بر فرزندش از این طایفه خال می نمایند که کور طایفه مادی
شخص از انطایفه چون امام حیدر بن نادر از انطولو عیند شنید متوجه حضرت عباس جعفر عبد الله کردید فرمود و اجبوا و ان کا
فانه بعضی حواله که عیبا بنی نماید ندای او بریدید به بنید چه میگوید بر آنکه او بعضی از خالو هاشما است پس عبد الله عیبا
جعفر نزد آن پلید با سرانبر و در فساد فرمود چنانچه توفیق میطلبی پس انطولو عیند گفت ای فکند همشیر من شاد را ما ایند خود را
بسیب در خود حبش کشیدند همد با طاعه نبرد بر آمد پس بدت ناس حضرت عباس بن نادر داد تبت لید و لعن منک من مانک با عبد
الله نامر نا ان نکر اخا ناستدنا الحسن فاطمه تدخل فی طاعه اللعنا و اولاد اللعنا یعنی سنت بد با لغت خدا با بران مادی که آورد
بجهت ما ایند خدا یا ما را امر شما که دست در هم از برادر خود و افانجو خیر نند فاطمه را خلتش ویم را طاعه و لا عذر اولاد ملا همین پس
غضبنا بشکر خود را حجت نمود پس بر او اقرار شد بعد از در داد ما خجل الله اربک و ما تجمل لیسر یعنی بشکر خدا سو او شولت سنا باد
شما را به شکر پس شکر سو باشد نداد پس آورد ما حضرت امیرالمؤمنین را در نداد حسین جالس اما بدید محبت سینه از خفتی را سحر
دکبیه یعنی رانوف انحصار در پیش خیمه خوشه بود با بنوعی دست خود را بر زانو خود برد بود که در آنحال خواب انطولو را بود
و سر با زانو خود نما که نا کار و شرم و عوفا لشکر مخالف از نبت خوانوشید سر اسبه نبرد برادر با جان بر بر خود امیر ضعیف
یا خلی ما تمع هک الا صوافد فتر بقوی بر زانو عینستو بر صوتها لشکر مخالفانرا که نزدیک ما رسیدند پس انطولو سر از زانو

فصل ششم

برداشتن هر دو دایه بر سر سینه او در خواب دیدم که من فرمودم از روح الینا یعنی بدیستی که تو نزد ما می آید پس بگو آنچه
 اینکلام طیارچه بر روی خود زد و ندای او بلای او و شور او را در پس حضرت امام حسین فرمود پس آنکس که در آن وقت در آنجا
 ایستاده و بل از برای تو نیست ساکت شود و او را رحمت کند و حال حضرت عباس عرض کرد یا اخی انار الفوم یعنی پیرانند لشکر و شما
 میان ما را منظر از جابر خواست فرمود یا عبا اگر کسی نفسک از آنجا حتی نلقاهم و تقول لکم ما بدالکم و تسلمه عما جاهم یعنی عبا
 تو نفس خود ای پسر من سوا شو نبی و انبقوم بر و سوا لکم ما طلب الینا چیست پس حضرت عباس بابت سوا که از آنجا هرگز نرسد
 مظاهر بود نیز در آن لشکر شفات اثر فرستاد حضرت فرمود عرض شما از این کس و شو شویست ایشانند جو عرض کردند که بحکم امیر رسید
 که بحکم او در این راه الا بشما جنک کنیم حضرت عباس فرمود تعجب نماید تا بعد از آن حضرت رسم را بجا گفتند بعد از آن حضرت فرمودند
 عرض کردند برود با او و بگو و جو را بر ابراهیم پسر ابی طالب و در مقابل لشکر کوفی نماند و ایسا از او غصه منهدم و حضرت عباس
 بنشیند تا کیفیت حال عرض نمود و آنمطلو فرمود ارجع الیهم فان استطعت ان توخرهم الی غدق و ندفعهم عنا العسیر یعنی برگرده ایستاده
 بیون از ایشان طلب نما که لجا پیرانند از آنجا رجوعی نداشته باشند لکن اضلی لربنا لیله و ندعوه و نشغره فهو و یعلم ان آخر الصلوة
 له تلاوة کتابة الدعاء و الاستغفار یعنی که شاید آنجا بعد از او هم از برای پروردگار خود مناجات کنیم استغفار کنیم بدستی ختم
 میداند که من و شما هم نماز و تلاوة قرآن و کثرت الدعاء و استغفار از پس حضرت عباس نیز در آن وقت نشاندند و جواب آنمطلو را بنام خود
 به عرض رسانید و گفت و بر او نه منفری و در این مورد و از او مشورت نمودم گفت اگر من امیر شکر میشد بصلت میدادم پس بر آنجا پیرانند
 حجاج زبید گفت بخدا سوگند اگر ایشان از نزد او بدام میشدند از ما مهلت میطلبیدند هر آنجا جابه منهدم و ایسا از آنجا که
 از آنجا میباشند پس عرض کرد خدایک شکر را خدی شد بر او از شارسو با آن حضرت عباس نیز حضرت امام حسین که ما شما را مافردا صلوة
 دادیم اگر اطاعت نمودید ما را از این خود با بر باد میرود و اگر اطاعت نمودید ما را شکر شما بر نماندیم و رسو مراجعت پس بر او این علم بود
 ان امام طاولت و ز غنا جور رفت چو پیداشد فرمود همیشه چادر را بکشاید و محمل مصطفی بد خود علی مادر خود فاطمه بر او
 نوحسین در خواب دید که میفرمود یا حسین انک رابع الینا عنقریب یعنی بدستی که تو از این نزدیک بینی یا خواهی مد پس نیت خود تو
 طیارچه بر روی خود زد و صبحه کشید حضرت امام حسین فرمود مهلا لا تمث النوم بنا یعنی آرام باش و مگذار که اعدا با ما شامت نمایند
جلس ششم در بیان احکام حاصور و واقعات آنکه در شورش است تا به شهادت اقرارت لیله صان صلیبها بد را از رسول الله
 در خفا اشرف شمس بوم صانف بخدا شهنش رسول الله کشف یعنی خدا نور آنرا نکرده اند شیبی در روزانما ههها فلک عصف جلالة
 منکس فکر بد خدا روشنی نهد بافتار و زیک در صبح ان افناها فلک لعل جلالة از صبر نیز نه همیشه منکسف به نور کرد بد
 این قول بود از حضرت امام جعفر با فرمود و این کرده است هر زمانیکه حضرت امام حسین بعد از حضرت رسو میشد حضرت نور دیده خود را بجا
 خود میکشید میفرمود یا امیر المؤمنین که او را نکند از پس خود برود او میافکند کلوی او را میوسید اشک از دیدن محنت و حضرت امام
 حسین عرض نمود یا ابی طالب یعنی پسر جگر اگر نه مینگنی انحضرت فرمود اجل موضع استون منک ابکی یعنی میوسم موضع شمشیر دشمنان
 و میگویم انحضرت عرض کرد یا ابی طالب یعنی پسر جگر ای خدا و ابوبکر و اخوند و انت یعنی از بسم خدا که بد و برادر تو شهید
 مرد عرض کرد یا ابی طالب یعنی پسر جگر ما از نیکد یگر و در خواهد بود فرمود یا پس انحضرت عرض کرد من بر تو ناپس که ما را از یارت
 خواهد کرد فرمود یا ابی طالب و نیز فرمود یا ابی طالب و انت الی الصید تقوم من اقی یعنی یارت نمیکند تو را بدنت برادرت مگر صید
 از آتم من و این نما از ابن عباس روایت کرده است که چون عرض پیغمبر شد یل و نزدیک فان انفرید کایار سید حسین بنی خود و حبیب او
 جبر میباشد بر او و میبخت و میفرمود ما لا ولا کیر بلا بارک الله فیہ اللهم العن برید را چکار است یا برید خدا مبارک نکرده اند را بن
 خداوند لعنت کن برید را پس زمان طویل مد هوش شد چون هوشا مد بودید خود را میوسید اشک از دیدن مبارک میباید میفرمود
 اما ان لا فائلك مقام ما بین بدی الله عزوجل یعنی گاه باش که از این و قابل تو مقامی هست نزد خدا عزوجل که با او خاصه نامم
 و ان ابن عبا منقولست که گفت بخدا رسو خدا شمشیر دید که حسن بر او شرافت و حبر بر او نوشتانده و ایشانرا میوسید میفرماید
 خداوند دست از کسی را که ایشانرا زد و دست از دشمنی را که ایشانرا زد پس فرمود یا بن عبا کانه به خلعت شبیه من بدی
 فلا یجی و یسنصر لایصر یعنی ای پسر عبا گویا مبینیم حسین را که در این راه خود را خنقا کرد از او هر چند مرد مرا میخواند کسی او را نخواند
 و چو طلبت را نمیکند کسی را پس نمیکند کفتم که میگردانید عمل را فرمود الله اتم من از شفاعت من بعضیها شد و شیخ مفید کتاب از شاد
 روایت کرده است که چون عباس و از نزدیک حضرت امام حسین اصحاب خود را جمع نمود و حضرت امام حسین میفرماید که بجا بود لکن خود را بر بدی ایشان
 رسانید تا بشو چه میفرماید پس شنید از پدرم که میفرمود انی علی الله احسن الشاء و احمد علی السراء و الضراء یعنی شما میکم خدا و ملائک
 نیز شاه او حمد میکنم او را در دست خدا و ندا تو را حمد کنم بر اینکه کرامتی را بنویس از او ما تعلم نمود و درین خود را ما آنها میخواند که او را

کتاب در بیان احکام حاصور

بما علم بنیاد گوش شوار و دل روشن پس بگردان ما را از مشرک گذاران فانی لا اعلم اصحاب با او و لا خیر من اصحاب ولا اهل بیت لا یزول
من اهل بیتی جز آنکه الله تعالی بکشتی که من نمیدانم اصحاب و فادار تو نیکو کار تر از اصحاب خود و نمر اهل بیت نیکو کار تر و حایه کنند ترا از اهل بیت
خود پس خدا را از جانب من جزای نیکو کاره فرماید آگاه باشید که من همان ندارم از این گروه و در بر اینجمله خود مکرر در آگاه باشید که من شما را
از نداد بیعت خود را از کرد شمار داشتم در این وقت که بر دست شما را فرو گرفته بصر طرفی که خواهید و بدید و این هر روز از شما
بگردی اهل بیت بگردید بروید این شایسته را از گذاردید باین گروه که ایشان را طلبت کنند را بفحش خصم عتس با سایر برادران و
فرزندانشان و با اولاد عبد الله جعفر بن خواستند حضرت عیسا سبقت گرفت بر دیگران عرض کرد و لم نفعنا ذلك لبتی بعد لا اذا نانا الله
از این چیز چنانکه در دست یاز نور در آنم و دریم از برای اینکه بعد از تو زنده بمانیم خدا نماند از زود با ما و سایرین نیز بهیچ وجه عرض کرد
پس این ظلم متوجه اولاد مسلم عقبی کردید و فرموده سبکم من افضل اصحابکم مسلم از صلب خود از دست لکم یعنی شما مسلم کافیه میکنند
مخصر کردیم هر که خواهد در بدایین ایشار و انرا از شایسته ضرر ندهد سبحان الله مردم با ما بگویند که ما و اکذابیم بزرگ و سید خود بزرگ
زین اشخاص هم بودیم که بجز این تمام بودند نیز با او نینداختیم بدشمنی او و نیز بکار نبردیم و شمشیر ما او بدشمنی او نبردیم و ندادیم
که احدا بچو ندانند بخل سو کند که نخواهیم از بخل اهل آورد و لکن خا و مال عیال را قدا نوسبکتیم با اتفاق نومقانه مینماییم تا بریم
هر جا که تو میری و فقیه اهل العیش بعد از خدای تعالی کردی و ندانند که در دنیا را و بعد از نویسنده این مایه مسلم عو سبجه بر خوا و عرض کرد
مخ فخلیک هکذا از تصرف قدا حاط بان العدی یعنی ای است از تو بر میداریم و تو را با بخل نامیکند از هم و از تو دور بر میگردانیم و آنکه
دشمنان تو احاطه نمودند نور اگر فضا نماند بخل سو کند تا بدایین ایشار و انرا از شایسته ضرر ندهد سبحان الله مردم با ما بگویند که ما و اکذابیم بزرگ و سید خود بزرگ
دشمنان تو فرود بریم و دشمنی خود بریم ایشان را ما میگردانیم بخل سو کند تا بدایین ایشار و انرا از شایسته ضرر ندهد سبحان الله مردم با ما بگویند که ما و اکذابیم بزرگ و سید خود بزرگ
با ایشان با چه خواهم کرد و دست یاری تو نخواهم برداشت و مفاقت نخواهم نمود ناگفته شوم با تو و بر و اینه ارشاد بخل اقم که دست از تو
نمیدارم و مفاقت عینمایم تا خدا بداند که هر چه بخواهد از حق تو عاری کرده ایم بخل سو کند اگر بدانم مرا بقتل میارند بعد از نماند
بعد از ایسوا نماند بعد نماند میکنند بعد را میگویند و خاکسرا بر ما میدهند هفتاد مرتبه با من چنین رفتار مینمایند از نومقانه مینمایند
نامم تا اینکه جان خود را فدا می تو کنم چونکه از تو مفارقت نمایم و خا آنکه یک کشته شدند بعد از انکشاف آخرت که نماند از تو دور
ماند سوختند عبد الله جعفر بن خواست و عرض کرد بخل سو کند ای فرزندان رسول خدا مادستی تو بر نمیداریم اید تا اینکه خدا بداند که ما با
نمودیم نسبت هر رسول و حججه و اگر بدانم مرد را نوسبکتند بعد نماند می کنند بعد از ایسوا نماند بعد نماند با ما بگویند که ما و اکذابیم بزرگ و سید خود بزرگ
هفتاد مرتبه رفتار مینمایند من از نومقانه مینمایم تا اینکه در راه تو شهید شوم چگونه نکنم این عمل را و خا اینکه یک کشته شدند بعد از ان
شدند بگرا تر اید که منقضی نخواهد شد بعد از این نیز از جا برخواست عرض کرد ای فرزندان رسول خدا بخل سو کند که من دوست دارم
که مرا بقتل آورند بعد نماند کنند من را بر هیچی بکنند ختمم رفع نماید قتل از تو و از این جوانان که برادرها تو و اولاد تو و اهل بیت تو
اند و بر و اینه دیگر در صفت من بخل اقم که هرگز نخواهد شد که دست از تو بردارم و چگونه پیشو که و اگر درم فرزندان رسول خدا را اسیر رود
شمنان او و من سیلانم باشم خدا نماند از تو دور بمانم پس بر و اینه مایه جماعتی از انحضرت نیز با من خوا کلمات عرض کردند گفتند جانها ما
قدا تو باد محافظت میکنیم با شما و در ها خود تو که ما را شهید نمودند در پیش روی تو میباشیم از انجاسی که و فاقموم حو حتما خود را بخل
اوریم آنچه بر ما لازم بود از انحال شخصی بخل بشخصی که یکی از اصحاب انحضرت بود گفت که سپهر او در رهنه شهر اسیر نمودند گفتند
اجراد و اجر خود از انجاسی که او اسیر شد و من بعد از او زنده بمانم حضرت انیس بن سنیند فرمود خدا نور احمد کند من تو را
مخصر کردم بر و اینه خود را از اسیرها که چون بخت بشیر اینک از ان اما استماعه و عرض کرد با کلین السباع حیوان فارضک
یعنی در زندان را بد نماند و خود نماند از تو مفارقت نمایم در و اینه خانمایم تو را با فاکت اعوا هر که چنین نخواهم کرد پس انحضرت بر و اینه مایه
بج جابا و عطا فرمود که قنبر انها هزار مثقالی طلا بود و فرمود اینها مایه افرز نماند خود بد که تر ازها برادرش صر فرماید و
از مسعود در کتاب ریح الذهب منقولست که در هنگامی که حضرت اباحسین عجل الله تعالی فرجه له در کربلا عداوتش با سوادیکصد پنا
نمودند از کتاب فر دالینو منقولست که سکنه خونین حضرت امام حسین فرمود که شبی در میان خیمه نشسته بودم که ناگاه از پشت
خیمه صد کربه شنیدم و از سر اینکه مایه خواهر او از ان مطلع شوند هیچ نگفتم پس از خیمه بیرون آمدم و لم بجز کواهی نمیدارد
عرضه راه پارد من خود میزدیم و میافزاد و برینجاستم تا اینکه ملاحظه مینمودم که بگردم نشسته اصحابش در در و او میباشند
پس شنیدم از بیدم که میفرمود بایشان که شما آمده اید با من بجهه آنکه چنانست که من بسو جماعتی میرم که با من بیعت نمودند بداند
لحا میباید که شیطان برایشان غلبه نمود است خدا را خرمو مشرک نماند و حال ایشانرا مقصود نیست سوا کثرت من اشخاصی که جماعتی مینمایند
باید و بمن واسر نمودند من و برهنه نمود ایشان و منیرم که شاید ایندش نماند مکر و خد در و اهل بیت حرامست پس هر کسی که

کاره باشد

مجلس ششم

کاره باشد در بار بزرگ دو روز در این شب بگذرد که کسی را کسی کاری نیست که یاری نماید ما را در جا غایب
 هست بقیه که جان بزرگوارم را خبر داد که ولدی الحسن اقبل بطف کرد و بعد از آن با او جدا شد تا او منصرفه و نقدی در دست و در راه قائم
 بعد فرزند که کشته خواهد شد و صبح دیگر بلا در حالی که غریب نهانشنه باشد کسی که او را یاری نماید بجز خود که مرایا نمودند
 و فرزندش قائم منظر یاری نمودند اگر کسی بزبان ما یاری نماید در حق بخواهد بود در روز قیامت قائم الله ما تم کلامه اول وقت
 القوم من نحو عشره و عشره یعنی سیزده خواندند و بعد از آن تمام شد بود که انقضاء نمود و در بیست و بیست و نه فرزند
 که نمائند مگر قلمی که زیاد از هفتاد است از هفتاد نفر بود پس ملاحظه نمودم که پیل بزرگوارم سر مبارک برافکنده در سخن و اندوه بود
 چو اینکار مشاهده نمودم که به کلامم که زدامت خود را حفظ نمودم و رو با شما کردم عرض نمودم خداوند ایشا ما را بخوار کرده اند تو
 ایشا را بخوار کردی ایشا را اجابت فرمود در زمین مسکنی بجهت ایشا قرار داد و فقر را بر ایشا مسلط کردان و از شفا جدا ایشا را
 نصیب کردان پس مرا بخت نمود بجهت اسکا از دیدام روان بود چو تمام کثرت ایشا را از مشاهده نمودم و تو را چه میشود من از کفایت
 بجهت او نقل نمودم چو انظار بر او واقع شد تا از اجده و اعلیاه و احسنها و احسنها بر او در فرموده نمیدانم چگونه از دست
 خلاصی خواهی یافت کاش با من میشد که بعضی برادر ما هلاکت کند تا زمان از کبریه ناله انظار و جمع شد و شروع بگریه و زاری نمودند
 چو صد گریه ایشا از خیمه بلند شد پیل بزرگوارم شنید برخواست و با پیل گریان پادشاهان منجمه آمد چون در خیمه شد فرمود ایشا
 کبریه چیست عمام پیش آمد عرض کرد ای برادر دنیا که حرم جدنا یعنی ما را بکند بر کردان انحصار فرمود چگونه میتوانم با اینکرا در شهادت
 شمارا بماند بر کردانم عرض کرد اجل را برادر ذکر هم محل جلدک و اینک جلدک و اینک لعلمم لا بعرفونک یعنی بجهت ایشا با ایشا
 محل و منزلت جلد پیل و جده و برادر خود را شاید ایشا نورا میباشند انحصار فرمود ذکر هم فلم بد کرد و او عظمهم فلم یحفظوا و لم یسمعو
 فوله یعنی بیایم جلا ایشا را باینکه پس متذکر نشدند موعظه نمودم ایشا را و موعظه مرا نپذیرفتند گوش نیندند و ندادند ایشا
 بغیر از کشتن من چپ در نظر نداشتند که بدان ترونه حله التری جلد بلا یعنی چاره نیست مگر آنکه بر او روح پاک افشاده بر پهنید و مگر شادان
 وصیت میکنم بقوی و صبر نمودن و این شهید شد مرا جدا شما خبرم اذ است رو عدا و حلا نمیشود و شما را بسیار بکسی که اگر با شما
 برده کسی الحاکم نمیشود و او را پوشید از حضرت امام حسن عسکری منقولست چو لشکر کاخ حضرت سید الشهدا را احاطه نمودند انحصار
 انحصار را جمع نمود و فرمود من بیعت خود را از شما برداشتم بقبایل و عشایر خود ملحق شویم با هلیت خود فرمود شما را نیز بر خصم نمودم
 زیرا که شما ناب مقاومت این کرده ندارید با عساکر اضعاف اعدا و قوایم قویو انقبوا غیر از آنکه نیست اذ ایدر ایا تقوی بلستی که ختم
 اعانتها صد نمودن از حسن نظر خود چنانچه غایت بود نسبت با ما و اجدا طیبین ما پس عساکر انجمنه فرستادند و خویشا و نزدیکان او عرض کردند
 که ما از نومناقت نمیکیم در حق پیل با نوسن یکم و فرخدار انجمنه تو منوط میدانم حضرت فرمود اگر قرار داده اید بر خویشا من خود قرار
 داده ام پس بدانید که جنایات الهی مثال شر غیر را نمیبخشد بر بندگانش مگر بخیل شد تمکاره و اگر چه خلد ندعا لم تخصیص داده است ما که
 که کند شده است اهل از اشخاصی که من ایشا نام بگزارم خود انقدر که سهل است بر من تحمل شد مگر و نهاد نبوت و مگر از ایشا
 منظر از آن که ما را میباشند بدانند که شترتی نماند نیانمزله خواست بیدای در آخرت در متکا باشد را خیره و شقی کسی است که شقی
 باشد را خیره و از کباب خراج از ابی جعفر منقولست حضرت امام حسن قبل از شهادت با صفا خود فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند
 بدستی که تو را بزود بسمع انقوا هندی در و از منی است که پیغمبران با او میخواند در اینجا ملاقات نمودند از زمین را عمو مینامند بدستی
 که بود در از من شهید خواهی شد شهید میشوند با تو جماعتی از اصحاب تو که نمینابند در و الیوم یسئل الله من یار این اهل را و فرمود
 ظنا یا نار کونی بر او سیلا ما علی ابرهیم و میناشد انش حربی تو در ایشا ن بسلامه یعنی در پیل سواد کرم را اورند ما وارد میشو
 بجله تر بجز خود و از کتاب خراج نبرانی که حزمه ثماله منقولست که حضرت امام زین العابدین فرمود که در شب عاشورا پلدم با صفا خود فرمود
 که این شب بر بد که انقبوا من ایشا هند اگر مرا بقتل آورند القای بشما نمینمایند بیعت در ایشا حلال نمود پس ایشا عرض نمودند
 بخدا سوگند هرگز نخواهد شد که دست از تو برداریم حضرت فرمود که شما فراموش نکنید که ایشا را کشته خواهید و احکام شما بجان خود هلاکت ایشا
 کنند حمد مر خدا بفرما که گرامی داشت ما را شهید شد در ذاتی ایشا را طلبید فرمود از غور و سکم و انظر و ابرهیم سرها بخورد
 بلند نماید نظر کنید چو ملاحظه نمودند موضع من انحراد در محبت بلندند حضرت میفرمود انبئنا ان یقلان و این نصر تو است
 ایقلا این در خبر تو است ایقلا پس باینست بود که مرگ از ایشا در میان در دینزها شمشیرها و بسینه در میجو چینی بدند تا بمنزل خود
 بخت بر سندان علال الصراغ از چهار منقولست که حضرت امام جعفر صادق عرض کردم که خیرده من از ایشا حضرت امام حسین و اند
 ایشا بر سر حضرت فرمود انهم قد کشف لهم الغطاء یعنی بدستی که برده از پیش چشم ایشا برداشته شده بود یعنی مگر مکارها خود را در محبت
 دیدند پس بود مرگ از ایشا که اتمام مینویسند بر شهادت تا اینکه برسد بخور العین با او معانقه کند برسد مکار خود در محبت و انحصار

امام زین العابدین منقول است که در شب عا شور ای درم فرمود بجهت شام حرم محرم را متصل بیکدیگر بیاوردند و در دانه ها اختل برآمدند
 و از همین سر بر کردند که جنگ از یک طرف باشد و علی اکبر با سه سوار بپشتی به که چند مشک آب نهایه خوف بیم آوردند پس اهل بیت اصحاب
 خورافه فرمود که از این آب بیاشامید که آخر نوشته شما است و وضو بپوشید تا غسل نماید و جامها بخورد و آب بشوید تا کفها بشوید تا کفها بشوید
 بر این مکتوب و انحصار فرمود با اعضا بشری تا شب عا شور در کار مشغول بود بعضی در کوع بعضی در سجود و بعضی در قعود و بعضی در عبادت الیها
 مانند صد مکن بلند بود در آن شب و در نفر از لشکر هر سجد بکسر انحضرت طحی شد از شیخ مفید از حضرت امام زین العابدین
 کرد است که انحضرت فرمود شب عا شور را سر بر من مستولید بود و عمر من زنیج اوقوت پرسمای من مشغول بود بدینجهت دیگر بود
 از آن شد ای روز جد انسر بود و انحضرت شمشیر خود را اصلاح مینمود و در مقابل آنرا زینب را بجای حقن مینمود تا در هر وقت
 خلیل کم لک بالا اثر اول اصیل رضاحب طالفضل والذهر لا یقنع بالبدیل و کل حوسک سبیل و انفری لوعده الی الرجل یعنی
 روز کاران بر تو باد که بسا از ان شرافت صاحب اصل را که قبل از درگ و بد لر اضی می شود و یا کشته هر بخداوند جلیل است هر زنده دارا هر که
 من می برم تو پیش من به بیازد یکشد است و عک کویچک از این روز کار و در نفع با سه نفع از اشعار انکار فرمود من دانستم که انسر در چه
 اراده فرمود است من بشهادت رده ام پس هر که بر سر کلوم که کوه فرود نشاند از او خور بسکون و دانستم و دانستم که بلا نازل شد است اما
 همه زینب اینکما ترا شنیدم انخله زن بود و از شان زمانت فرج پس توانست خود را محافظت نماید با آنکه حجت با برهنه برهن خود
 بر زمین میکشید تا بچک انمطور سیدی صدا و اٹکلاه بر آورد پس عرض کرد لیست الموت اعلمنی الحق البومانت ای فاطمه و ابی علی و اخ الحسین
 خلیفه الما فی شمال البانی یعنی کاس امر و شریعت تا کوا و امر که مینوشید از روز تیر روزی که مادرم از دنیا رفت و پدرم شهید شد
 بر آدم حسن شریعت بر مرگ نوشید با جان شریعت و بیادیت تا باز ماندگان پس ان ما مطلق نظر حشر نکاهی زینب و انون نمود و فرمود ای شریعت
 جا حالم نور اشیطا نبر داشت از بدگما حق پیش فرود حین و فرمود تو ترک القطان نام یعنی اگر قطا در اجمال خود اکتدارند هر آنکه بگوید
 قطانام مرغیست که سیاه سیاه کنیز دارد و از شب تا صبح از خود صیغای خوب نمرد در صورت تو قطا قطا میگوید با این سیب قطا نامیدند از او براد
 خضر انیکه ایند شمنایا بشما را احاطه نمود و انکل در صد قتل من سپید او را نمیکند از بد که اسر احتیاج همیشه از خود ایشاد و خود فرغم که با
 در چهرت مرا مید نمایند فضل او در جوانی ندب جوان اینکلا مرا از انمطور شنید عرض کرد با ویلناه انفضت نفسک اغضا با فذلک
 افرج قلبی اشد علی نفسی یعنی هوای بر من یا بجزر تعد با این بلا مبتلا شده اید راه چاره تو منقطع شد است بقدر شریعت تا کوا
 مرگ را باید نوشی این پیشدل را بجز فرج میناد و بر من شدید ترا ثم لطیف وجهها و هو الی جبهه ما فشفه و فرغ غمشیه علیها یعنی بعد از
 بر روی خود زد و کبریا بچاک کرده پهوش بر زینب افتاد پس ان ما غریب قطا و جوان احوال را مشاهده نمود غصه بر غصه اش افزود
 از جا برخاسته بنزد خواهر گواهی خود آمد این بر روی انمطور و جلوس خود با پیشد خود انمطور بخواستار ملا انمطور فرمود یا اخاه
 انقی الله و تفری بقره الله یعنی همیشه با از خدا نبر و بفضا حضرت راضی شو که همه اهل زمین میزند و اهل آسمان با نیتما شد همه
 اشیاء ملاک میشوند مگر ذات اقدس خداوند که خلق نمود است مخلوق را از بقدر خود در صبح و میگرداند خلق را و او است منفرد بقاء
 جدید مادرو برادر هم از من بجز بود ندازد بنارفتند از برای هر مسلمانی است متابعت نمود رسو که شریعت بر مرگ را نوشید پس با
 نحو کلمات نسلی با انمطور پس فرمود یا اخیه انقم علیک بتری شعی علی جیبا و لا تخشی علی وجه اولادعی علی بالویل و البثور اذا انا
 هلك یعنی تو را بچک اقم میدهم پس نکور عایه نام اگر جو نمل شهید کنند کبریا بخور اچاک نکند و در بخور اشخ و در او باراد
 و ابورا نکو بعد انمطور انمطور مر را برداشت با تقان خود و در بچینه من و او را بنزد زینب شنید مؤلف گوید که قریب با بچینه
 سابقا ابراد نمودم مقتضای این سخن اینست که انقضیه در وقت واقع شده باشد یکی در روز دوم حجر چنانکه از شنید طادوس
 غیر ظاهر میشود و دیگر شب عا شور پس بچینه بر و اتر ارشاد بعد از آنکه زینب جوانون را نسلی داد و بچینه بر آمد و نیز اصحاب خورفت
 و امره برایشا که چشمها را بنزد یکدیگر زد و طایفه آنها را از میاید بگرداند و ایشاد مینا بچینه با باشند که طرف است چینه
 شب ایشانرا انجمها احاطه نمود باشد بیکدیگر و بیشتر مخالفان درند بعد انمطور رجوع فرمودند بچاک خود و همه انشب مشغول نار و انسخها
 بود مناجات نضره مینمود با حضرت راضی الخا و اصحابا که امر نیز مشغول نماز و دعا مناجات است دعا بود نلا ضحاک انب عبد گفت
 که کوهی انشکر از سحر مامو عا است بودند بر ما گذشتند انحضرت انبیر را نلاوه فرمود و لا تحسبن انکم کفروا انما نزلکم خیر الا انکم
 انما نزلکم لیرادوا انما و لکم عذاب عظیم کان لله لیکم المؤمنین علی ما انتم علیکم حتی یخرجکم من الصب یعنی کما نکند اشخاصی که کافر
 شدند که اینست چنان اینست هک میدهم ایشانرا بشارت بر ای ایشانرا از اینست مهلت میدهم ایشانرا از برای آنکه زینب بکنند
 کما هر از برای ایشاد خوار کنند تا نیست که در آن روز مؤمنین را بچاکه شاه شهادت بر آنجا که تا اینکه نیز هدایت از طبیعت
 الله سبب یکی از اصحاب خورفت بود گفت هم بر روز کار که ما با انمطور بچینه هستیم که بر ما شده ایم از شما پس بر بن خضر رضی الله عنهما

باز میگردیم

یا فاقه نور اخلا از طبیب میکردند همه گفتند وای بر تو کیستی گفت ضمیر بر بن خضیر پس بگردید برادرش دادند مؤلف کوی ملاحظه نماید که حضرت چگونه دیده بصیرت ایشان را کور نموناست که خود را که اصحاب شجره ملعونه اند طبیب میدانند صاحبان بیت بیگانه بخش که خود را نیز میکنند از غیر طبیب من لهم جعل الله نور افئالهم نور و صاحبان بیت را نیک کرده است که چون وقت سخن شد از اصحاب بیت قبلی خواب بود و بیدار شد فرمود ایامی که در این ساعت جز خوابیدم بخوابم و ندیده بیدار نشدم سو خدا فرمود تا یک کانه کار با خدا شد علی شهنشایی درها کلب ابقع را دیده شد فاعلی یعنی دیدم که کوی یا ساکنان جنگ بر جمله میکردند که مرا بیدار و در میان ساکنان ابلیس بود که شد تر از ساکنان بیشتر بود و زیاد از آن بر جمله میکرد که از آن شده انکسی که متوجه دل من شود میان ایشان شکر متبادله شود پس با شد بر ملاحظه نمودم که چقدر سوخته با جماعتی از اصحاب خود نیز فرمود بانی آنکه شهیدان بعد یعنی این نیک نوده شهیدان محمد فدا شدند هلاک همی و اهل الصفا علیهم السلام بختی نشان کنند اهل اسماء و مقلد آنها اعلایا بایا لبتا منبت زلف ارمائی بچهل نوا و ناخبر منبند او هذا ملک قدر لک الشما لیاخذ ملک فمادر و خضر را اینک ملک است که از اسماء ناز شده است از برای اینکه جمعی از خود را در شیشه سبز با خود آورد است اینست آنچه من در خواب دیدم فلان لایه لایه از آن است که مرده دنیا لاشک در آن است یعنی تحقیق که نزدیک است امر کوچک نمود از این دنیا شکی در این نیست و در این عالم چون وقت سخن شد مظلوم بر اینها شد سفر آخر فرمود که خیمه بر پا نمود فرموده سائند در ظرفی که در آن ظرف مشک بسپاری بود پس اینها از آن انجمنه شد تا نور نماید در وقت بر بن خضیر هم از عبد الرحمن بن عبد ربانصای بر درجه ایستاد بودند منتظر بودند که چون آنروز نور کشید فارغ شود ایشان بنور نمایند در آن وقت بر بن خضیر با عبد الرحمن بن عبد مطاوبه حکما صفت نمود عبد الرحمن گفت ما بر این فقه ما هذا الشا باطل یعنی بر اینها خدای میکند و حال آنکه اینها باطل نیست گفت تحقیق که قوم نیستند که من دوست نداشتم باطل دانند حاله بر و نه در حال جوانی و لکن الان مطاوبه مضامین مناسبت میماند که بر روی نمود است اینست که شهیدان خواهم شد پس بخدا سوگند که نخواهد بود مگر اینکه ملاقات ما هم قوم با همیشهر و ساعتی قبلانما هم با ایشان با همیشهر گفتند بعد نماز او هم نماز او هم شب ششم مفید روانی کرد است که چون نوبت روز عاشورا رسید حضرت اماسین دستها میان خود را بظرف سما بلند نمود و دینداران خواند اللهم أنت تعبتی فی کل کربیه أنت ربی کل شدت و أنت فی کل ترزیه بی غیره و عذله که من هم یضعف فیه الفواد و یثقل فیه الجمله یجلب علیها الصدق و یثبت فی العدا ازلک و سکرته الیک بنجته من الیک عن سواک ففرجة عنی کشفة فان ذلیک نعمه و صاحبان جنت و صفتی کل رجة یعنی خداوندان تو محل اعتراف من در هر کوی و نوبه امید در هر شکر و نوبه محل اعتراف و نوبه من در هر مرکه ناز تو در دنیا از هموی که منشا ضعف و کجی و خوارگی و تبذیر و شامت علی میبوی که در فرستای از او من از اشکایت نمودم بسو تو با عینا امید که تو داشتم پس از او من داشته و فرج که از فرمود پس در هر نعمت و صبر و صبر من و کوی و منشا هر نعمت پس بر و آیه کامل الزیاده از جلی از حضرت صانع از اما مظلوم نماز صبح با با احتیاط کران خود بجا آورد پس بلفظ شد فلان صاحب خود فرمودند ان الله قد اذن فی ذلک فاعلمک بالصبر یعنی بدستی که ختم از آن داده است در شهادت شما بر شما با بصیرت و در دین بگردید بر مؤشهان میدانم بدستی که از راه شده ابدان فلان شما ایقوبی هر یک از خدا و صبر نمایند بر و آیه ما هو جود شکر عمر سعد سوا شد پس شخص بر بن خضیر فرشت که موعظه نماید آنروز شفاوت از این روایه بجا را انوار بر بر متوجه اجتماع کردید فرمود یا قوم اتقوا الله یعنی تقوی هر یک از خدا بدستی که اقلید محمد صبح نمودند در میان شما و ایشانند زنی بفرقت او و در حران و حر او شبانین میانماند که چاره نمود آید که عمل در بدست با بر بزرگو پس از شفاوت بجو بکشد زبدان نکر الا من انین با در فرمایم یعنی میخواهم تسلط دهم از یاد را برای ایشان نا انچه رای داشته باشد با اهل او بر فرمود چرا قبول نمیکند از ایشان که مرا جعتانید بکمانیکه از انجا بر آمدند و بکام با اهل الکوفه و ای شما ای اهل کوفه طلب نمودید اهل بیت خمیر خود را و کمانگرید که جان خود را فدا ای شاخو اید نمود تا اینکه آمدند از بزرگواران نبرد شما پس ایشان را باز دادند نمودید وضع کردید ایشان را از اضراب بد عاینه نمودید بجز خود را نسبت بآزیه او خدا شمار اسپر نکردند در روز قیامت که بدتوی بوده ایشان پس جماعتی از شقیان گفتند یا هذا ما نذک ما نقول یعنی ای مردم ما نمیفهم توجه میکویم بر فرمود محمد مر خدا بر این که زیاد بصیرت را نسبت شما اللهم انی ابره الیک من فاعل هؤلاء القوم یعنی خداوند من نیز اینهمه بجز بسو تو از انجا این قوم خداوند ایفکن بد ایشان را در میان خود تا اینکه ملاقات نمایند نور او را و حال آنکه تو برایشان غصبتا باشی پس ان قوم عدا در رضی اینز کو از انجا مقدر این را نمودند پس بر اینها غم بر و چون حال را با اینهمه مشاهده نمودم رجعت نمودم و حضرت امام حسن بجه تمام جنت با این قوم بستاد و راه کردید چون بمقابل ایشان رسید توقف فرمود پس ملاحظه نمود بصفتی ایشان که مانند سیل طغیان و موج نماند بعد نظر فرمود باینکه با بزرگان و شجاعان اهل کوفه ایشان را و نسبت بیانی درین خود را از دست داد است پس فرمود محمد مر خداوند را سز که خلق نمود بسیار او قرار داد از خانه فناء و زوال و اهل از آنجا باینده از آنجا باینهمه فرود کسی است که کولداد باشد دنیا او را دشمنی کیست مفتون نموده باشد دنیا او را پس معرودنک شمار از دنیا

در آنکه ایند شما بپوشانید و قطع کنید است امید کسی را که اعتماد نماید بر وی و نا امید میکند طمع کسیر که طمع نماید در آن و میبینم شمارا که جمع
شده اید بر امر یکدیگر محکم آوردید خدا را بار تکاب و عراضه نموده است از شما بسبب و عدل بخود را و متوجه نمود است شما و شمارا از رحمة
خود دور نمود است پس خود بخود اینست خدا بپوشاند که ایند شما اقرار نمودید با طاعت خدا و ایمان آوردید بر سوا و محمد پیار داده نمودید
که مقاتله نماید بدین بر عهدت انجذاب تا الله و آنا الیه اجتمعوا این گروه قومی هستند که کافر شدند بعد از ایمان پس در روز باری قومی که ستمکارند
پس عمر سعید بلسخر خود گفت و یلکم کلوه فانه ابن ابی بکر یعنی وای شما با او سخن بگوئید که او فرزند پدر خود میباشد خدا سوگند که اگر
بایستد به نفعی که تکلم میفرمایید تا روز جلد که میاید کنایه از فرد است هر انچه کلام او با شما نمیرسد عاجز نمیشود از تکلم فرمود
پس شمر نیز در مظلومان مدعی صفت بود و ما چنین چپ براد تو از این کلماتیکه میفرماید ما بفرماییم حضرت فرمود اقول انقوا الله ربکم ولا
تقتلوه فانه لا یحل لکم قتله ولا اشغال حرمتی فانی ابن بلیث بن بکر و جلد خدیجه روجه بن بکر یعنی میگویم از خدا بزرگوار است شما را
شهادت نکنید بدستی که حلال نیست برایشما کشتن و نه هتک حرمت من در آنکه فرزند پدری غیر شما میباشد و جلد خدیجه و غیره بپوشید شما است
شاید ساینده باشم بشما قول پیغمبر شمارا که فرمود است حسن سید جوانان محبت میباشد از آنچه مد کوز خواهد بود و ابی اشاد است
و حاتم بن ابی اسود از عبد الله بن الحسین روایت کرد است که چون عمر سعید میخواست او را بقتل آنحضرت و هر یک را بمقتل خود آورد
و علمها را در موضع خود بر با نمود و نزدیک او ایستاد بمنته و میسر را و با سخن خود قلب خطا نمیکند است و ابی اشید را بر خود پس از آنکه عظم
مظلوم را احاطه نمودند از هر جا مانند حلقه انظار را در میان گرفتند پس انظار از میان چشمها بر آمد بدین انقوا بپوشید و خواستند که
چنگ که بجهت انما حجت نماید فاستنصتکم فابوا ان یتصوا یعنی نایافته است که ساکت شودند آنکه نافرمانی نمودند از ساکت شدن و استماع کلام
از اما ناینکه از اما اسیر در دست اراذل ناس با نفوس بر فطران خوشتر فرمود و یلکم ما علیکم ان ترضوا الی الله فتمتعوا فوله و اما ادعو کوا الی سبیل
الرشاد یعنی ای شما چه ضرر دارد بشما اگر ساکت شوید و گوش دهید کلام مرا و اینک من میخواهم شمارا براه حسان رسد کسی که اطلاع نماید
از ستمکاران خواهد بود و کسی که نافرمانی کند از راهها بکن خواهد بود کلام فاصبر مع قول یعنی همه شما اطاعت نمینمایند را و گوش نمید
بکلام من پس بپوشید بشما است که ایها الرمال حر او می نمود است در طایفه او یلکم الا ترضوا لایه و یعنی وای شما چرا ساکت نمیشوید
خوش نمیدیدید بکلام قراوم اصحاب عمر سعید بنیام کمال انصوا یعنی پس اصحاب عمر سعید را میخواستند بکلام بگویند و گفتند که ساکت شوید
و گوش دهید و مؤمنان و شیعه یا ایچی تو طایفه مانند که بنویسند که اشک خود را ضبط نمائید اما نشنا از جگر نکشید ملاحظه نما که چگونه بران
امتن ناس نکشده بود از ان نفوس بشما هر چند میخواستند که ساکت شوند تا موعظ چنگ بایشان نماید نگر و اراذل صدها بخود را بلند بکنند
که نامو اعظاوشید نشود و اهانته تمام با تمام رسد اما از اینکه شریف قوی بلمت اذل نیست فطران انقود بپاشو که الحقیقه صیبه
از این بدتر میباشد اهانته از این پسر بیخبر نمیرسد با چون اندکی آرام گرفتند از راهها بخود و جمله فرزند شدند پس بر و آینه ماهی
انما ظلموا بر نافرمانی خود علی اختلاف الراء و این سوا شد حمد شای الهی را بخود که خداوند اهل ان بود بجا آورد و در دست و دست و انرا شما
بر ملا نکر و بر پیغمبر و رسولان و کمال بلاغت در معالرا بعل آورد بعد فرمودت بایکم ایها الجماعه و ترخا حنا سنصر ختمونا و الهین فاصبرنا
مرحبه یعنی نقص و خسارت هلاک و هم غم بر شما باد ای جماعه در زمانیکه طلب فرمایید کردید از ما در حالیکه والد و سرگردان بودید پس
ما برعه تمام بر شما سپیدم ملتم علینا سیفالناب اما یلکم و حشتم علینا نارا افدناها علی عدلکم و عدلکم یعنی کشیدید بر ما
شمسیر که از ما بود بدست شما داده بودیم و بر او فرخیدید بر ما انبیه که ما فرخیدیم بودیم از ابر دشمنان شما و دشمنان خود فاصبحم بالاهدکم
علی اولیائکم یعنی عدل افشوفیکم و لا ایل اصبح لکم فیهم پس صبح کردید در حالتیکه جشتمون اند بجز باری نمود دشمنان خود بیکه عدل الله
در میان ظاهر کرده باشند یا امید رحمتی از ایشانند اشبه فهدا لکم الویلة و کتمونا و السیف شیتم و الخاش طامن و الایمان یعنی پس جلا
بناشنا از بر شما و بدما که ما را و کد اشید حال اینکه شمشیر عدل در خلاف بود و هنوز شخصت نمودند از زمین بر زمین بیکر بیکر در مکان خود
ساکن و سکن بودند و رای ایشانرا حکم شده بود بر حریم بودن و لکن اهتم الیهما کثیره الذبا و تداعیم الیهما کثیفة الفرائض بر و انبر
و لکن سر عه و پروان نمودید از برای اعانه و اعلا بر حریب و یاک خود که اهل بیت شما باشند مثل بر و از نمود علمها بگو چنگ که بر و از شما
باشند و خوانند بیکدیگر را بسوان و خوراند خند در آن مانند پروانها که خوراپایی در انرا اندازند فاصبحکم الایمان و شادان
الاکوار بنی الکتاب و تحریف الیکم و غصب الایمان و نقیر الشیطان و میطی السن یعنی پس صبح یار و دشمنان است بران امر و منقر طایفه
و نزل کند کاتب بخبر بکنند کلمات اصل کلمات و نفع شیطان و خواوش کنند کاستهها الهوله بغضد و صفا فاذلون اجل و الله عدل فیکم
قدیم شیخ علی بن ابی طالب و ما ذرت علیهم فرغتم فکنتم اجبت شیخی للناظر و کلمة للغاصب ای اعانه مینماید اینک فر و او بار خوار کند
بلو بخدا سوگند این کردیت در شما از ایام قدیم که مصمم شده اند بران اباء شما و احاطه نمودند بران اولاد ایشان بوده اید شما بدین موع
که بخبر مینماید باخبرانرا و ماکولیشو مرفاصب الا فان الذی این الذی قدر کز بین اشین بین السلة و الذکر و هبها من الایمان بای الله

ما بقول بعضی حسین نم عتبات میکند خندان و محرف نمیداند که چه میگوید پس جیب نظر در جواب سعی گفت و الله لا اله الا الله
 الله علی سبب من و فراموش کند که میبینم ترا که عتبات منی خندان و محرف و شهادت میدهم که تو راست میگوئی و بمنبری که حضرت
 میفرماید ترا که ختم فرموده است قلب تو بعد از حضرت فرمود اگر شاک در بدو و این قول باشاک در بدو فرمود غیر شاک است خداوند
 که در عجز و شرف عالم فرزند خضر پیغمبر عزیز من نیست بلکه انظلمو قبل منک قلبه یعنی ای شیطان باطل که با اینها من قصاص کسی که قتل
 آورده ام و باطل میکند از من مایل که تلف نموده ام از باقتصاص ایضا را که از من شناسد است پس هیچکس جواب انظلمو را نکند و گوید
 و در فکرت پس از ضرب مظلوم نداد در طلب با شیب بی و حجابین بحر و باطل بر شیب با ناید از حارث که تکیه کنی و اینها است و اینها است و اینها
 تقدم علی چند لک محمد یعنی اشیب و بی و حجابین بحر و باطل بر شیب با ناید از حارث که تکیه کنی و اینها است و اینها است و اینها است
 بر لشکر که به شاک است از برای پس از شیب گفت که ما میمانیم که چه میگوئی لکن فرمود ای حکیم چه خود که نشان آنچه در سینه است
 رفتار خواهند نمود مظلوم فرمود خدا سو کند که خود را بدست من خواهم داد مانند فرزند من که از شما مانند فرزند کان پس مظلوم نداد در باعباد
 یعنی ای خدا یا مهربان و رحیم از آنکه زخم اندازد مرا و پشیمانم بر وجود و در شاک از آنکه شیر هر تنگبری که ایمانک بناورد و در حساب
 پس انظلمو را حله خود را خواهد آید و امر فرمود و بعقبه نیز ستمان که حقان نماید از این انظوم بیچاره جوای موعظه است بطا برها
 پوزن بملت انقبلة عالمیان انداختند و دلش را از حرم و روح ساختند و من شیب بر به زاری و باطل قاصد زاده که زود نیز بخدا آوردند خندان
 فرمود اشقی مر میباشی که گفت بلو پیشناسم توئی محمد پس ابو عبید ثقی کفر را بگریه و آنچه خواستی کردی تو با حضرت نوشی که بیایم
 میوه ها رسد است و کدم را خرم کرده ایم آنچه شد که وقایع خود نکردی گفت فرزندم بود آنچه بر کف دستم نمودم خندان فرمود تا
 اشقی را بیچاره کشیدند و در مع در چشمها او زد گویند که از انظر بر آمد بزین فرود رفت و اشقی هنوز زنده بود پس فرمود اشقی ای
 او را بر بگرد و بدست انقبیل سوختند که از برای پس از آنکه محضت هرین پس بر خواستی فرمودی اهل کوفه من از خواستم التضحیه
 یعنی ای اهل کوفه بد سبب که از حق سبب بودن و ما الان برادان یکدیگر میباشیم و برین را حدیم و هنوز در میان ما و شما
 واقع نشده است و ما و شما است یک پیغمبر میباشیم و اینها نمود است خدا ما را و شما را بدین پیغمبر خود تا به بدین پیغمبر و شمار میباشید
 با نشان و من شمار ای خوانم بنصرت فرزند پیغمبر شما و بخدول نمودن این زناد و او انکس است که علم بن عقیل و هانی بن عمرو را قبل
 آورد چون کلام را با بنیاد رسانیدان اشفا گفتند خدا سو کند که از این مکان نبریم ما همین و اصحاب او را قبل آوردیم زهر فرمود بدانند که
 حضرت امام حسین سزاوار است بیاری از فرزندان سید من اگر بیاری نمیباشند از سر راه بر او نگریدند و نیز بر زمین معویه که او فطانت
 می نماید بیشتر از کشته شدن چون زهر کلام را با بنیاد رسانید شمر بن ذی الجوشن بری عجبانه زهر را داخل گفت مسلک عتقاد بر متنا
 بکثره کلامت چه ساکت شو و یا ما سخن مگو که کلال بر ما وارد دردی که سبب است گفتن خود زهر فرمود این ابوالو الله علی عیها و الله
 انما انت محتم یعنی ای پسر اول گفته بعقب خود که کاتبه است از شریک خدا سو کند که تو بمنزله طهر میباشی و کان ندادم که در این کلام الله حفظ
 نموده باشی بشارت باد تو را از آتش در زمانت عذاب در دناک پس شمر و لدا الزنا گفت ای فانک فانما صاحبک یعنی من فانه و فانه
 زهر فرمود ای بر تو امار او را من شریک او را محبوب تر از فرزند کاتبی باشان بعد زهر فرمود ای کرم من تمام شد و در شمار کلام این
 شفی و مثل او که نخواهد شد شفاعت پیغمبر و در عتبات بقوی که برین خون دین او را و مقادیر نماید با از ان او پس مردان منان برین
 آمد گفت از زهر حضرت امام حسین تو را مبطلمد مبطلمد که نصیحت نمودی پس ما با پس این را کوار مر جنت نمود و بر و این صداقت
 از لشکر هر سجد که مسمی بود باین جوهر مسمی براسید سوار شد و بشکر مظلوم او را اشقی نظر نمود بر آنکه که از فرخته بودند بخندان
 دست برید خود را بر هم زد و نداد در داد با حسین و اشقی الحسین ابشر و بالنا فقد تجلطوه ان الذنبا یعنی ای حسین و اصحاب حسین بشاد
 باد شمار با آتش جنت که بجهل نمودید باین درد دنیا حضرت فرمود این مرد کتبت عرض نمود باین جوهر مسمی است حضرت فرمود اللهم ذمعة
 الذناب الذنبا یعنی خدا و ندا بچشان او را از عذاب نار در دنیا کرد و در این هنگام با بنیاد از اشقی را شقی دم کرد و او را در جنت و از آتش دنیا
 بعد از جهنم و اصل شد پس بر بگری که مسمی بود بهیم بر حسین فریاد زشت که عمر بن سعد وی بشکر حضرت او را نداد نمود و حسین و اصحاب او را زدن
 ما ما الفرات بلوح بلوح کانه بطول الحیا یعنی با نظر میباید بسو ابقره که مانند شکم ما میماند خندان سو کند که قطر از ان نخواهد چکید تا جو
 مرکز انوشید انظلمو فرمود این مرد کتبت عرض کردند بهیم بن حسین است بر حضرت فرمود این مرد و پدرش از اهل نارند اللهم انزل هذا عطشا
 اليوم یعنی خداوند در این روز در حالت تشنگی هلاک ما که ناکاه عطش حلق او را گرفت بخوبی که از مرکز کرد و در دین من است با این شیب مجرم و اصل
 بعد از شیب وی بشکر انظلمو آورد و گفت حسین فرزند فاطمه کدام اشقر است و است سوزید که از این پیغمبر نیست حضرت از سر و ملاوت فرمود
 ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابرهیم و آل عمران علی العالمین ذمیر بعضی از بعضی و الله تعالی علمم یعنی بد در سبب که ما بر کز نهادم و نوح و
 ال ابرهیم آل عمران را بر همه عالمها از به هستند بعضی از ایشان از بعضی رخدا شنوشتند تا است که استیاد بعد فرمود خدا سو کند که خدا را بر همه است

وعندها در بیاضال محمد اندامی در کینت عرض کردند محمد بن اشعث را بر آن مظلوم سر خود را بطرف آسمان بلند کرد اللهم اذا محمد اشعث لا في
 هذا اليوم لا فتره بعد هذا اليوم ابد بعنه خلاوند از لیل کردی محمد اشعث در امر زذلیل گردانید که دیگر غرض بعد از امر و زاری و بنا
 بر درها ساعه الشقی از لشکر گاه بر نرفت بر بقضا با جانشینت ناکاه عقرب بر خدای او مسلط کرد ایندکه او را اگر نهد او ملعون شود
 بجهنم و اصل کردید پس تشکی بر آنحضرت و اصحابش غلبه کرد و نزدیک حضرت محمد بن اشعث آمد و اجازت طلبید که بانگ آفرینید بگو چون
 رحمت یافت در برابر آنکه او آمد گفت ایها الناس بیدستی که حتم محمد را بجو درستی فرستاد که ثبات هدایت او بخدا و تبرئتان از او
 عدا او دعوت نماید خلائق را بگو خالق و پر خالق از فرجه افتاد بود و اینک بفرست که سگ خون از آن میان شما مندا شما حاصل شد اید میان او و من
 بفرمید خود انسانان بپیاد بر جو آفتندای بر بدی اخرف دیا کس و بجدا قسم که او را بر بندیم تا از تشکیها کس و جانا که عثمان اشعث
 چون حضرت اما خبر اینکلا مر استند فرمود بنشر برای بر بدی بر جو از جابر خوش و بر شمشیر خود نیکه نمود و با او از بلند فرمود اند که الله
 هل یفرقی یعنی بخدا سوگند میدهم ایام را پیشنا سید گفتند بلی تو فرزند سوتخدر سبطه فرمود شما را بخدا سوگند میدهم ایام را
 که جدر سو خداست گفتند بلی فرمود شما را بخدا سوگند میدهم ایام را بیدانید که بدم علی بن ابیطالب گفتند بلی فرمود شما را بخدا سوگند میدهم ایام
 میدانید که مادرم فاطمه زهره است گفتند بلی فرمود شما را بخدا سوگند میدهم ایام را بیدانید که جدر خرد خرد است پس از جمیع آن از آن
 اسرار العیاشی نمود گفتند بلی فرمود شما را بخدا سوگند میدهم ایام را بیدانید که جدر سید الشهدا غم بدم من گفتند بلی فرمود شما را بخدا سوگند
 دهم ایام را بیدانید که جعفر طیار در ششم من است گفتند بلی فرمود شما را بخدا سوگند میدهم ایام را بیدانید که جدر سید الشهدا غم بدم من
 گفتند بلی فرمود شما را بخدا سوگند میدهم ایام را بیدانید که ایامه سو خداست که بر سر بنام گفتند بلی فرمود شما را بخدا سوگند میدهم ایام
 داند که بدم پیش از جمیع آن اسرار آورد از هم کس با نانو و جلم بر بود در از هر مومر و مومنه بود گفتند بلی فرمود بدم سوگند بلی یعنی چه
 خونم احلا بیدانید در حال آنکه بدم در قیانه کرده ای از حوض کوثر در خواهد کرد بچینا اشعثی که در از آن است و او ایچک روز بیداد
 در شب من خواهد بود و انما عیاشی گفتند لعننا ذلک کله و نحو غیر ذلک حتی نذق الموت عطشا یعنی همه اینها را میدانم و دست
 بر بندارم یا ابالتنه ستره مر که ایچینی پس حضرت طرف محاسن خود را گرفت و در انوقت شرفش بر پیشا گفتند سید بود فرمود شد
 شد غضب خدا بر نمود در وقتی که گفتند عزیز بر خدا و شد شد غضب خدا بر رضای در وقتیکه گفتند سید بیدانید شد شد غضب خدا
 بر جوس در وقتیکه اتش بر سینه بیدانید شد شد غضب خدا بر قومیکه پیغمبر خود را بقتل آوردند بر آینه بر نهاد از واقعه و هشاشا ایچک
 جوی مظلوم مشاهده نمود اسرار انقو و مظلوم را بر مقل خود قرار آورد است و کسود پس بانقو بپسرو حیا فرمود میان شما باشد کلام
 در شد سو خدا ایقو چه سبب نمرد احلا بیدانید ایام فرزند زهره پیغمبر شما نیستیم ایامه از سیداست سو خدا در حق من بر ایدم که فرمود آنها
 سید است ایها اهل الجنة یعنی حسن حسین سید جوانان اهل بهشتند اگر از من باورند از جابر روز بیداریم و ابو سعید ثمالی سید بخدا سو
 که عهد دروغ نكفتم از هنکامی که دانستم که خدا عذاب میکند و غمگواران بخدا سوگند در میان مشرف و مغز فرزند پیغمبر ضارین
 نیست پس شمر گفت ساعه بزدلها و به یعنی رهبر عیاشی و در نهی شده که یکی از طباق حتم است حضرت فرمود الله اکبر خیر داد مرا جدر سو خدا
 که سکی میاشامد خوب اهل بیت چنانست که انست تو باشی هم گفت عیاشی که خدا را بر ارض از او کردیم که چه کوفی و بر او منتی چون ملاقات نمودند
 و عسکر بایکدی بر سواها از پهاها بمشا و تشکی بر انقو و غلبه نمود پس برادر خود عباس را طلبید فرمود اهل بیت را جمع نما و جابر
 عیاشی جاهلی کند لشکر عزیمت جاه را بر کردید بیدار بیدار شد عیاشی از انبیا و انوار ان لا نعنه الله علی الظالمین **جمله** در بین
 میازت اصحاب و اقرباء آنحضرت که از جمله است قاسم الحسن بدانکه ذکر واقعه جانسوز کرد بلاخصیص کتاب سنت این امر ندارد بلکه در کتب انبیا
 سابقین نیز مذکور است از جمله منقول از کتاب شعبا که چون بخواهی وارد بیابانی در عاف شوند خاندان خراش و اسام و زمین و ساکان کریدند
 و ملکوت کریدند بنوحه دایند و جمانا ریکشود و بدیها نان نمیا با مال و زنان در افا بیدار باشند با شیر خواره بکاج سید پسر ایتیل مانند خا
 شوند و کودکان مادر خسا اسیر شوند در رخسایش از نابلس تا کاف هم رسید در کوهها ایشان را بر سم کدایان اب نامر هندایان که بر کیند
 بر پشاشیر که سیر را یکشد ایچک بکر بیدانید که ناک شمر و شامها ان که قطع شوند از زبور حضرت داود منقولست که در خصیت
 نبی خاتم فرزند او را بیدم کشد زنان او را اسیر کند بر لزل را و در از منان بر آوردند ایشان را بورطه خربان از نذر ندادگان در هجو دشمنان
 از خلق یار بچوینند باوری بنامند از کتاب بخان منقولست که سیم یعنی حضرت اما حسن را شای ما برقا مبتلا گرفتار شود و بیابا در سطل
 یعنی راه سر از قمار بگذر و خیمها و نکر که نشمک فرزند از دکان ان پیغمبر باشد شتران و مند یعنی شتر نواز فرزند امیر المؤمنین
 نایر فوله با حضرت اما حسن و فرزند او علی اکبر و علی اصغر و قاسم عبد الله و ابوبکر فرزند امیر حسن بر فوله با و بر بدی خواوند
 عبد الله و ابوبکر نایر فوله سخنی اند سخنی افند و متمسک از انواع حجت تکلیف و هدیه تاهکی فلع نور دین شوند نایر و در دکان که در الفری باشند
 به خاطر کردند یا کفین اجبا و حی کرد انست منقولست که مرد صالحی ز علما بود که بنی اسرائیل او را مستیخا الدعوی میباشند و خیر صانع

او را کس از آن
 در آنجا
 در آنجا

مخبر

اخبار و روایات
 در طب و طبیبان
 در طب و طبیبان
 در طب و طبیبان

را چهل نام و او را اولاد نمیشد و پوسند در وضع و مناجا بود و طلبه فریاد می کرد و نا ای که فانی در جنس بر تصریح او بسوخت و هر دو حشره طبع
 و زنده نمودند غایب میباشند بعد از شش ماه یکی از آنمولد شد آن پس بعد از تولد سر سینه گذاشت بعد از بدست بستن آن غریب میگردد
 شد آنکه پرده از آسمان باشد که شام میبیند از بغیر آن هر که پناه برده هفتک بر بالای آنها چه هست چه نیست این درین یکما چون بماند
 این حالت غریب را مشاهده نمود بانگ بران طفل زد که با جان سخن مگو و ساکت شود و بعد از آن ان طفل در ده سال ساکت ماند و در ده سالگی
 مادر شده فرمود خواهش نمودن بود بر کلم نمودن این طفل است لکن سخنان چندی میگوید که در دم وحشت میکند تا از کماح شود که دعای مانده که
 طفل سخن گوید پس از مصالح دعا نمود و این طفل که باشد پس این طفل در هر سخن که میگوید و سخن و غیر مگو بگوید در مطالع شود و در سخن و سخن
 داد که اکثر دلالت میکند بر قدم خاتم انبیا ص و بعضی بر مصائب استدلالتها و از آنجمله که اشارت شده است بحسب اینست شهابت سفاد
 مشتابا و عفا عفا و عصا من صا و انا صا حلسا یا فضیضا عتر علی بد ساد سفاکه فایر و نا بیضا الهو با ص و کما فیستغافیر فاد
 مید معابد عا بشو و عانتغنا یعنی شش هزار و مندان از ایشان بد شواری صیغ که شد فوق آن شد و بداره خواهد شد فاد و با آن جنید
 ندگان بر حمت بنک و با شام غذاها گرفتار شده خود شوند بخیر شده از قفا بریده شوند و کنار و در خانه در حشر مثل آنها نگردد شد که شهاب
 و شکست میشود ز فاق و حشر شهاب که جای نشستن فرزند داد کاست سوخته شود و شکار شوند و خون و انوار ایشان که نیاز و لغز از پروردگار شد اند
 سخن نماید که مراد از شش هزار صیغ که مذکور شد مراد از چکر دکان است الحاکم الحضر و بر بدین سر از قفا اشارت بدید الحضر است و فاقه در قفا
 است و در خانه فرزند حشر اشاره بصورتها که با او سخن چهرها ایشان است سوخته خیم این از ایشان است که اشارت است با سر کمر بالا
 و شیخ طوسی پس خود از آن سوخته است روایت کرده است که الحضر است و فرزند که از برای شهید و فاضل است که حقیقت عطا می فرماید باره لایکه قطره
 از خوش بر بریده که اهلان او را بیامرد و در قیم آنکه چون بر زمین بنشیند سر بر کما حشر این خواهد بود نیم است که جامه از جامهای هفتک باوی
 یوشان در تمام آنکه خازان هفتک صیغ در زمین میخوانند و از اطل هفتک نما میآید سخن که در خود را در هفتک صیغ ششم
 آنکه بروج او میگویند در هر مکانی از هفتک که معنای قرآنی هفتک ان نظر الی وجه الله و آنها را لکل بی و شهاب یعنی نظر خواهد نمود بر غیر مادر
 او صبا او بد شیم که نظر نمود بر ایشان و لغز است از برای هر صیغی و شهابت و از علی بن الحسین منقول است و قی امیر المؤمنین خطبه
 خواند در فراخ صیغ صیغها منتهی که ناکه جو این خواست عرض کرد با امیر المؤمنین خیره مر از فضل صیغها در زده خدا الحضر فرمود و قی در
 در هفتک سوخته است بر فاقه عضا سو او بود در عرفه ذات السلاسل بود در نیمه سوا لی که نمودی که در فرموده شهابت چون قصد جهنم نماید
 خداوند عالم برای ایشان بر آذانی از آتش میبوی چون استیبا خود را میآوردند میآید است میکنند با ایشان خداوند عالم بماند چون اهل است
 ایشان و طاع نماید میگرد بر ایشان دیوارها و خانهها و زمین پناه از کاهان چنانچه ما از پوسند خود در پیش او مولا که در انداخته اند هر مرد از ایشان
 جهنم است که محاربت میکنند او را از پیش روی او از پیش سر او از طرف راست و حشره بعل میآورد که عضا میبوی از برای آوردن هر صیغ
 و پوسند در خانه عمل از شهابت هزار مرد که عبادت نمودند خدا را هزار سال که در همه شهابت شصت و هفت بوده باشد که در هر روزی تعداد
 دنیا بوده باشد چو بخشود شمرند بنویسند اهل دنیا ثواب را بنویسند و خود را بنویسند و با یکدیگر بگردند و بگردند کارزار نمایند
 ملائکه شهابت را با انجور میگردند و فاضل بنصر و ثبات قدم میباشد برای ایشان و ندانند که در شهابت شصت و هفت شهابت است
 خردینه و شمشیر بر شمشیر اسان قرآن شام است و در روز تابستان و چون شهابت بر شمشیر است غلطه هنوز بر زمین نرسیده است
 و وجه حور العین او را میسرند شهابت است و هدایت آنکه فانی که خدا برای او مهیا نمود است و چون بر زمین رسیده خورد با او میگوید مرجا بروج پاکیز
 که بر زمین از بدن پاکیزه شاد است با نور است که از برای تو مهیا شده است که در چشمی دیده است که شهابت است که خطو نمود است
 فاضل بنصر و حشره و هر ما بدیم خاف او در فصل و کسب که او را ضا نماید در ضا نمود است و کب که ایشان را بنویسند او در فصل او در دست
 قرآن صید خدا روح او را در جوسه مرغ سبز که سیر میکند در هر مکانی که خواست باشد و بخورد از پوسند های هفتک و ما وی میگرد بوی
 قند بله های انطلا که معالوم میباشد فاضل بلهها صیغ و عطای که حقیقت هر مرد از ایشان صفا غریز از غریزای فریور که در صفت غریزها
 بهین صفا و شام میباشد و پوسند نور غریزها بین خانقین را و هر غریزه هفتاد در دارد که در هر صیغی پده او بخند است و در هر غریزه هفتاد
 چهار است و در هر غریزه هفتاد سر انطلا میباشد که با بهای این بر از دور در جرد میباشد که مکال شده اند شاخها از دور در بر هر صیغی هفتاد
 فرش و فر شاست که غلطی هر فرشته هفتاد حواله است که نیکو شوهرم و سن میباشد و از این صیغها شهابت بخوان عرض کرد با امیر المؤمنین
 معنی از این صیغها صیغها صیغها بر شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر
 بر بوز شازند و با او شام هفتاد نا اجمال الولو و صندایهای معانی بر کردنها نمودند شهابت خود جامه را بر شمشیر هفتاد و چون در فضا است
 از بر زمین میباشد با شمشیر برهنه و از رگهای او خون میرزد در دن او رنگ خونت و کلب بوی او بوی شکست و چون در عرض قیامت است
 شمشیر آنکه که خازن بدقت و است که اگر غیر از بر شهابت ایشان باشند هر غریزه از هر غریزه در میان سبب میباشد که در ایشان از لفظ صیغها و شهابت است